

ان الله يامر بالعدل والاحسان

عبادت بجز خدمت خلق نیست

بنام خداوند وجدان نه عقل - که فرمان دهد مردمان را به عدل
مدیران چو بر عدل باشند و مهر - جهان می شود چون بهشت پر ز مهر
هر که را دیدی در خدمت به خلق - یا پیامبر هست او یا دوستدار خلق
عدالت ز وجدان برآید نه عقل - ستم ریشه دارد چو شیطان در عقل
عقل خودخواهی گاه چیره گه نگون - عقل حق خواهی ایمن از ریب المنون
iran.somee.com/dinx

پژوهش و تبیین دین اسلام

برای آن که بتوانیم دین را به درستی بشناسیم، نخست باید خود را در جایگاه «سازنده دین» قرار دهیم. اگر سازنده دین را خدا بدانیم، ناچاریم از منظر الهی به دین نگاه کنیم؛ و اگر فرض کنیم پیامبران پدیدآورندگان یا آورندگان دین بوده اند، باید بکوشیم جهان را از زاویه نگاه آنان ببینیم. اصولاً شناخت هر پدیده یا هر شخصی، زمانی عمیق و واقعی است که بتوانیم با آن ارتباط درونی برقرار کنیم؛ یعنی خود را موقتاً به جای آن چیز یا آن فرد بگذاریم. از همین رو، تصویری که ما از انسان ها، اشیاء و حتی مفاهیم انتزاعی می سازیم، به میزان موفقیت ما در این هم ذات پنداری وابسته است. شناخت ما از جهان، شناختی ذهنی است و طبیعتاً به سطح عقل، هوش و توان تحلیلی ما بستگی دارد. به همین دلیل، درک افراد از خدا، دین، پیامبران و حتی انسان های دیگر، یکسان نیست و تفاوت دارد.

در مقابل، دانشمندان واقع گرا و تجربی، برای شناخت پدیده ها تنها به فهم ذهنی اکتفا نمی کنند. آنان علاوه بر هم ذات پنداری و تحلیل عقلی، از آزمون های بیرونی و تجربی نیز بهره می گیرند تا درستی یا نادرستی فرضیات ذهنی خود را بررسی کنند. اگر نتیجه تحلیل عقلی با نتیجه آزمایش عینی هماهنگ باشد، آنگاه به شناخت خود اطمینان پیدا می کنند. مولانا این تفاوت درک انسان ها از خدا را چنین بیان می کند:

هر کسی از ظن خود شد یار ما - از درون ما نجست اسرار ما

اما پرسش اساسی این است: آیا در شناخت دین، امکان چنین آزمونی وجود دارد؟ آیا می توان خدا یا پیامبران را مورد آزمایش تجربی قرار داد؟ پاسخ روشن است: خیر. دین نه یک شیء مادی است و نه پدیده ای فیزیکی که بتوان آن را در آزمایشگاه بررسی کرد. دین یک اندیشه، یک مفهوم و امری متافیزیکی است. بنابراین، تنها راه شناخت دین، روش ذهنی، عقلی و فلسفی است.

از این رو گفته می شود که برای فهم دین، باید تا حدی فیلسوف بود؛ زیرا دین در قلمرو اندیشه ها قرار دارد، نه در جهان اشیای محسوس. خوشبختانه همه انسان ها به اندازه ای از عقل و ذهن بهره مند هستند که بتوانند به شکلی فلسفی درباره دین ببینند و خود را - دست کم به طور نسبی - در جایگاه خدا یا پیامبر قرار دهند. اکنون می توان این پرسش بنیادین را مطرح کرد: چرا خدا یا پیامبران دین را برای بشر آوردند؟ انسان اساساً چه نیازی به دین داشت؟ پاسخی که به نظر می رسد منطقی تر باشد این است که دین زمانی پدید آمد که انسان ها به یکدیگر ظلم می کردند؛ زمانی که روابط انسانی سرشار از خشونت، بی عدالتی و بی مهری بود و انسان ها گاه حتی بدتر از حیوانات وحشی با یکدیگر رفتار می کردند. اگر انسان ها به طور طبیعی با هم مهربان بودند، به یکدیگر کمک می کردند و نیازهای هم را عادلانه برطرف می ساختند، نه نیازی به دین بود و نه نیازی به پیامبر. در چنین جهانی، مفاهیمی چون عدالت، مصالحه، اخلاق و قانون الهی اساساً موضوعیت پیدا نمی کرد. بنابراین می توان گفت «دین» در اصل، ناظر به چگونگی رابطه انسان با انسان های دیگر است؛ رابطه ای که ما آن را اخلاق می نامیم. اگر این رابطه ظالمانه و مبتنی بر منفعت طلبی افراطی (لیبرالیسم) باشد، غیردینی است. اگر عادلانه باشد، مردمی، دموکراتیک یا سوسیالیستی تلقی می شود. اما اگر فراتر از عدالت، آمیخته با مهر، گذشت و ایثار باشد، آنگاه اخلاقی، پیامبرانه، دینی و الهی نام می گیرد.

دین اسلام دقیقاً این نوع سوم از رابطه را توصیه می‌کند: رابطه‌ای فوق‌عادلانه و عمیقاً مهرورزانه میان انسان‌ها. ان الله یامر بالعدل و الاحسان

در حال حاضر سه نوع اخلاق و مکتب سیاسی اجتماعی یا مدیریت روابط انسانی در جهان معاصر و کشورها فعال است. یکی ظالمانه و لیبرالیستی است که در غرب رواج دارد. یکی عادلانه و سوسیالیستی که در بعضی از ممالک شرقی فعال است و یکی هم مکتب اخلاقی سیاسی اجتماعی اسلام است که ایران در صدد برپایی و اجرای آن است اما از طرف لیبرالیست‌های افراطی غرب مانند آمریکا و اسرائیل با مخالفت جدی و حتا جنگ روبرو شده است.

انسان، دین و اخلاق

وجدان = حیات قلب ، اتصال به خدا

متصل چون شد دلت با آن عیان - هین بگو مهراس از انس و جان
ضرورت صلاحیت اخلاقی برای مدیران و روسای جمهور کشورها
انسان از منظر زیست‌شناسی، مشابه سایر حیوانات متولد می‌شود؛ بدین معنا که در بدو تولد، «حیوانی بالفعل» و «انسانی بالقوه» است. به تدریج و هم‌زمان با رشد جسمانی - مانند دندان درآوردن - قوه‌ی عقل نیز در او پدیدار و تقویت می‌شود. با این تفاوت که رشد دندان‌ها در مقطعی متوقف می‌گردد، اما رشد عقل انسان پایانی ندارد و می‌تواند تا پایان عمر ادامه یابد.

اخلاق و وجدان نیز در انسان ماهیتی مشابه دارند. با این حال، رشد وجدان هم‌پای رشد عقل به‌صورت خودکار اتفاق نمی‌افتد؛ مگر آنکه فرد آگاهانه، با اراده‌ای جدی و تلاشی مستمر، در مسیر پرورش آن گام بردارد. اگر رشد عقل را «علم» یا دانش، و رشد وجدان را «دانایی» - به معنای خرد، معرفت، دین و اخلاق - بنامیم، باید اذعان کرد که این دو در انسان‌ها همواره به یک نسبت رشد نمی‌کنند.

در بسیاری موارد، انسان‌هایی مشاهده می‌شوند که از نظر علمی به مراتب والایی، حتی در حد دانشمندان و علما، دست یافته‌اند اما از منظر اخلاقی و وجدانی هرگز به سطح پیامبران، اولیاء یا عرفا نرسیده‌اند. وضعیتی نگران‌کننده‌تر آن است که گاه افرادی در جامعه ظهور می‌کنند که نه متناسب با عقل خود و نه در حد وجدانشان از نظر مالی و اقتصادی رشد کرده‌اند، و در مقابل، اشخاصی نیز یافت می‌شوند که از توانایی‌های مالی بسیار بالایی برخوردارند، اما از حیث عقلانی و وجدانی در سطوح نازلی قرار دارند.

این عدم تناسب میان توانایی‌های فیزیکی - شامل قدرت جسمی و مالی - و توانایی‌های متافیزیکی - یعنی دانایی، خرد و وجدان - در طول تاریخ منشأ فجایع و بحران‌های بزرگی شده است. امروزه به‌روشنی آشکار شده که مفاهیمی چون دانایی، دین، اخلاق، خرد، معرفت، تعالی و وجدان، همگی به یک حقیقت واحد اشاره دارند و از یک ریشه‌ی معنایی مشترک برخوردارند.

با این حال، در جهان معاصر و به‌ویژه در نظام‌های دموکراسی غربی، تمهیدات مؤثری برای جلوگیری از به‌قدرت‌رسیدن افراد فاقد صلاحیت اخلاقی در سطوح عالی رهبری و مدیریت کشورها اندیشیده نشده است. در مقابل، در نظام جمهوری اسلامی ایران، تنها افرادی می‌توانند در رأس حاکمیت و مدیریت کلان کشور قرار گیرند که صلاحیت اخلاقی و دینی آنان به‌طور کامل احراز شده باشد. اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ناظر بر همین ضرورت و تضمین‌کننده‌ی برخورداری رهبری از شایستگی اخلاقی و دینی در اداره‌ی کشور است.

نمونه‌ی بارز فقدان این معیارها را می‌توان در جهان غرب و به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا مشاهده کرد؛ جایی که فردی مانند دونالد ترامپ به مقام ریاست‌جمهوری رسیده است، در حالی که از منظر نویسنده، نشانی جدی از اخلاق انسانی و ارزش‌های والای بشری در رفتار و گفتار او دیده نمی‌شود.

دموکراسی کامل

دموکراسی‌ای که امروزه در بسیاری از کشورها برای انتخاب مدیران ارشد و بویژه برای روسای جمهور اجرا می‌شود، در عمل دموکراسی‌ای ناقص است؛ زیرا پیش از برگزاری انتخابات، صلاحیت اخلاقی نامزدها به‌صورت رسمی و نظام‌مند توسط یک مرجع معتبر ملی بررسی نمی‌شود. **دموکراسی کامل** زمانی تحقق می‌یابد که هر کشور دارای نهادی عالی و مستقل - شبیه **یک دادگاه عالی** - برای ارزیابی **صلاحیت اخلاقی** داوطلبان مناصب ملی باشد و تأیید این مرجع، یکی از شروط اساسی نامزدی در انتخابات محسوب شود.

افزون بر این، اگر پس از آغاز مسئولیت و در طول دوره مدیریت، فرد منتخب به هر دلیل از چارچوب‌های **صلاحیت اخلاقی** خارج شود، این دادگاه عالی باید اختیار داشته باشد با تشکیل جلسه، موضوع را بررسی کرده و در صورت لزوم، **صلاحیت اخلاقی** فرد خاطی را لغو کند. تنها در چنین شرایطی می‌توان از استقرار یک **دموکراسی کامل** و مسئولیت‌پذیر سخن گفت. به عبارت دیگر در سرتاسر جهان باید **حکمرانی الهی** جایگزین **حکمرانی سکولار** شود. زیرا حکمرانی سکولار **یکجانبه‌گرا** (لیبرالیستی) اما حکمرانی الهی **اخلاق محور** و مردم‌گرا (سوسیالیستی) است.

جنگ اخلاق ها یا جنگ تمدن ها ؟

بشر سه جور اخلاق می تواند داشته باشد :

- ۱- **اخلاق لیبرالیستی** و خودخواهانه که اخلاق طبیعی و عرفی انسانهاست.
- ۲- **اخلاق عادلانه** و مردم گرایانه که به حقوق دیگران احترام می گذارد و از تضییع حقوق دیگران خودداری می کند و به آن **اخلاق دموکراتیک** یا **سوسیالیستی** هم می گویند.
- ۳- **اخلاق الهی (دینی)** که علاوه بر عادلانه بودن سعی می کند به قشر ضعیف جامعه و کسانی که حقوق اجتماعی شان بهر شکلی پایمال شده کمک کند و از آنها حمایت کند و مدافع آنها باشد. این اخلاق پیامبران مخصوصاً پیامبر گرامی اسلام است که مهربانی و مهرورزی را ترویج می کند. آیه راهبردی قرآن نیز در این رابطه آورده شده است. **ان الله یامر بالعدل والاحسان**. در جای جای قرآن خداوند با عنوان **خداوند رحمان و خداوند مهربان و رحیم** معرفی شده است. در حال حاضر اخلاق لیبرالیسم (ظالمانه) در جهان غلبه دارد. برای اینکه این اخلاق از بین برود و اخلاق عادلانه (سوسیالیستی) و یا اخلاق مهربانی (پیامبران) جای آن را بگیرد باید اولاً مردم یعنی بیش از ۸۰ درصد جمعیت جهان این را بفهمند که زندگی خوب مستلزم احاطه کامل اخلاق مهربانی بر اخلاق ظالمانه است. فهمیدن یا فهماندن این موضوع به مردم جهان مخصوصاً به ثروتمندان که ثروت و قدرت خود را از طریق ظلم بدست آورده اند کار بسیار مشکلی است. ثانیاً بفرض که آنها این حقیقت را بفهمند اقدام برای انجام مهربانی برای آنها عملاً بسیار دشوار بلکه غیرممکن است زیرا از این بابت آنها از نظر مالی متضرر خواهند شد و کسب و کار ظالمانه شان بطور کلی تعطیل خواهد شد. بنابراین بعید است که ظلم در جهان به این زودی ها از بین برود و عدالت و مهربانی جایگزین آن گردد. بنظر می رسد در این جنگ نابرابر نهایتاً انسانهای بد (شیطان ها) بر انسانهای خوب (پیامبران) پیروز خواهند شد. مگر اینکه معجزه ای رخ دهد. من همیشه این سوال برایم مطرح بوده است که چرا **چگوارا** که مانند پیامبران و اولیای الهی برای احقاق حقوق مردم قیام کرد و مانند پیامبران کشته شد به پیامبری شناخته نشد و هنوز هم شناخته نمی شود ؟

تحلیل مبانی اخلاق سه گانه

در خصوص تبیین مبانی فکری و اعتقادی اخلاق سه گانه فوق در اقتصاد و تجارت باید گفت که هر کدام از این اخلاق ها مبانی اعتقادی خاص خود را بشرح زیر دارند :

- ۱- **لیبرالیسم**: دو دو تا می شود چهار تا ولی اگر دولت عادلانه و سوسیالیست و مقتدری وجود نداشت که بتواند حدود را کنترل و نظم را برقرار کند، هر چه بیشتر بتوانی از مردم (مصرف کننده و خریدار کالا و خدمات) بگیری ، بردی ، مفت چنگت.

۲- **سوسیالیسم:** دو دو تا می شود چهار تا و باید همه جا و از جمله در اقتصاد و تجارت آن را جدی گرفت و محترم شمرد و جلو ظلم افراد به دیگران را حتی الامکان گرفت.

۳- **مهربانی:** دو دو تا می شود چهار تا ولی شما چون به خدا و جهان آخرت اعتقاد داری و خدا را دوست داری و فقط او را می پرستی باید بخشی از مزد خدماتی را که به مردم می دهی به نسبت توانمندی مالی مردم، مخصوصاً در مورد نیازمندان، در دنیا بگیری و بخشی از آن را ذخیره آخرت خود کنی.

عقل لیبرالیستی و سوسیالیستی

به تبع اخلاق که بر دو گونه است: اخلاق لیبرالیستی و اخلاق سوسیالیستی، عقل هم دو گرایش و جهت گیری دارد: عقل لیبرالیستی و عقل سوسیالیستی. اخلاق لیبرالیستی پایانش افسردگی و ناامیدی از زندگی است. اما اخلاق سوسیالیستی سرشار از امید به زندگی و آینده است. حتی اگر اوایل زندگی رفتار و اخلاق لیبرالیستی داریم باید در بزرگسالی کم کم اخلاق خود را به سوسیالیستی ارتقاء دهیم تا از بیماری افسردگی و ناامیدی رهایی پیدا کنیم. فکرها و بطور کلی عقل را که منبع و منشا فکرها هستند باید به دو نوع **عقل لیبرالیستی (خودخواهانه)** و **عقل سوسیالیستی (خداخواهانه)** یا وجدانی تقسیم کرد.

زندگی **جنگ** است جانا بهر **جنگ** آماده شو - جنگ در **عقل** هاست نه **وجدان** بهر **صلح** آماده شو
اوایل تاریخ، انسانها بدلیل کمبود غذا و سایر مایحتاج اولیه زندگی با هم می جنگیدند. اما امروز به یمن پیشرفت های علمی، انسانها هیچ کمبودی در مایحتاج زندگی ندارند. پس چرا هنوز با هم می جنگند؟ جنگ امروز انسانها با هم جنگ فکری (متافیزیک) است. یعنی یک گروه می گویند فکر ما برای زندگی کردن بهتر از فکر گروه مقابل است و دلایلی هم برای خودشان دارند. گروه مقابل هم به همین صورت با گروه اول مخالف است و لذا با هم وارد جنگ می شوند تا گروه مقابل یا تسلیم شود و یا از بین برود. این بچه بازی از آغاز تاریخ تمدن بشر وجود داشته تا اینکه پیامبران آمده اند و فکر عدالت و برابری را برای آشتی گروه های متخاصم آورده اند ولی گروه قدرت طلب فکر عادلانه پیامبران را نپذیرفتند و امروز هم همین گروه در جهان جنگ افروزی می کنند و نمی گذارند که اکثریت بیش از هشتاد درصدی جامعه بخوبی و خوشی و مسالمت آمیز و عادلانه زندگی کنند.

چکار باید کرد؟ آیا راه حل فوری، موثر و نتیجه بخشی وجود دارد؟

ما میدانیم که وجود ما انسانها تشکیل شده از دو بخش: یکی جسم ما و دیگری ذهن ما. جسم ما در اختیار خداوند است. اما ذهن ما که افکار ما در آن ساخته و پرداخته می شود در اختیار ماست و ما می توانیم فقط افکار و اندیشه های خود را کنترل و مدیریت کنیم. البته اگر بتوانیم و به اندازه کافی فهم و سواد این کار را داشته باشیم. چرا که کنترل ذهن احتیاج به فهم و درک و سواد بالایی دارد. همه ما اصطلاح شستشوی مغزی یا ذهنی را شنیده ایم. اگر ما نتوانیم خودمان ذهن و مغز خود را شستشو دهیم و فکرهای پاک و تمیز را جایگزین فکرهای بد و آلوده نکنیم حتمن کسانی که قدرت ذهنی و مغزی بالاتری نسبت به ما دارند فکر و ذهن ما را از بیرون آنطور که خودشان می خواهند شستشو می دهند و آن را با فکر هایی که خود می خواهند پر می کنند. اینکه مردم براحتی با هم درگیری فکری پیدا می کنند دلیلش پاک نبودن فکرها و غلط بودن بعضی از اندیشه هاست. جالب است که بدانیم ما بیش از ۸۰ درصد افکارمان را بطور طبیعی از اطرافیان و جامعه بصورت **تقلیدی** شبیه هوش مصنوعی یاد می گیریم و کمتر از ۲۰ درصد افکارمان را خودمان بصورت **خلاقیت** و **خلاقانه** در مغزمان تولید می کنیم. و باز از این ۲۰ درصد متأسفانه بیش از ۸۰ درصد آن اشتباه (توهم) است. یعنی فقط کمتر از ۴ درصد افکار ما احتمال درست بودن دارد. **مولانا** در این رابطه می گوید:

خلق را تقلیدشان بر باد داد - ای دوصد لعنت بر این **تقلید** باد

همچنین جالب است که بدانیم **عشق**، افکار، اندیشه ها و **متافیزیک** و شما می توانید بگویید **توهمات**، خوب و زیبایی است که **عاشق** در ذهن خود بوجود می آورد و با آن **زندگی ساده یا سخت** و البته **شادی** را برای خود رقم می زند. مثلاً **علم**، فکر درست است. **عشق** و **محبت**، فکر خوب و زیبا است. **دعا** و **نیایش** و **ادبیات** بیان فکر هاست. لذا من با اطمینان می گویم که: **انسان ماشین تولید کننده فکر** است. یعنی انسان منبع و

مخزن و حتا مصرف کننده فکر است. ولی بیشتر اوقات ما این را نمی‌دانیم و به محضی که یک فکر جدید از یک تولید کننده (انسان) دیگر به ما می‌رسد بصورت عادت گونه ای با آن مخالفت می‌کنیم. در صورتیکه باید فکر جدید را مورد بررسی قرار دهیم. اگر بهتر از فکرهای خودمان بود آن را بپذیریم و جایگزین فکر خودمان کنیم و اگر بدتر از فکر خودمان بود آن را نپذیریم. این امر حتا در مورد خداوند و همه امور زندگی هم صادق است. پیامبران خدا و زندگی را اینگونه به مردم یاد داده اند. خداوند تا پیامبران، خدائیت و وجدان را در خود تقویت نکردند، آنها را به پیامبری بر نینگیخت و انتخاب نکرد.

هرکسی از ظن خود شد یار ما - از درون ما **(علم و عمل وجدانی)** نجست اسرار ما

اینکه دایم هستی با هم در اختلاف - سر آن در تعداد خدا هست در شما

گر بخواهید باشید با هم در اتحاد - یک خدا باید فعال باشد در شما

هر کسی گفت من او چون خداست - گر خدا نیست او شیطان است بی خدا

چون خدا صد سایه دارد در جهان - یک به یک شیطان اند یا دوستدار خدا

چرا اخلاق توسعه پیدا نمی‌کند ؟

چرا بشر به همان نسبتی که علمش رشد و توسعه پیدا کرده اخلاقش رشد و توسعه پیدا نکرده و نمی‌کند ؟ زیرا علم در بیرون از انسان ذخیره و انباشته می‌شود و به راحتی قابل استفاده برای دیگران و آیندگان خواهد شد و استفاده کنندگان با کاربرد آن می‌توانند بر مال و ثروت و دارای خود بیفزایند. اما علم اخلاق یا خرد و معرفت در شخص تجربه کننده (انسان) ذخیره و انباشته می‌شود و توسط همان شخص هم قابل استفاده می‌باشد و او پس از مرگ تمام اندوخته خرد و معرفت و اخلاق و تجربیات معنوی خود را با خود به گور می‌برد و هیچکس و از جمله وراثت او نمی‌توانند از آن بهره مند شوند. حتا اگر بتوانند از آن اخلاق و خرد اندوخته پدر و مادر خود هم استفاده کنند این استفاده موجب افزایش مال و ثروت و دارایی آنها نخواهد شد و چه بسا موجب کاهش مال و ثروت آنها هم بشود. و لذا وراثت انگیزه چندانی برای اینکه از اخلاق و خرد و معرفت پدر و یا مادر خود در زندگی استفاده کنند، ندارند. این دلیل اصلی عدم رشد اخلاقی در جامعه بشری است.

هیچ آدمی وقتی به دنیا می‌آید عاقل نیست. اما عاشق است. عاشق چیزهایی که جسمش به آن نیاز دارد. انسانها کم‌کم عاقل می‌شوند و از عقل و علم‌شان در جهت تقویت و توسعه عشق‌شان استفاده می‌کنند. فرق پیامبران با مردم عادی در این است که پیامبران از عقل‌شان در جهت تقویت عشق خود به خدا استفاده می‌کنند ولی مردم عادی از عقل‌شان در جهت تقویت عشق‌شان به خودشان استفاده می‌کنند که اکثرأً به ظلم و ستم به دیگران کشیده می‌شود. پیامبران برای اینکه مردم را از ظلم و ستم و جنگ و جنایت دور کنند آنها را به اخلاق خدا دوستی و نوعدوستی و مردم دوستی و عدالت و اخلاق سوسیالیستی دعوت کرده اند ولی مردم عموماً این اخلاق را دوست ندارند و نمی‌پذیرند. القصة این داستان ادامه یافت تا امروز که اغلب مسلمانان زیر سایه پرچم اسلام به زندگی خوددوستانه و لیبرالیستی خود و با انواع کارهای ضداخلاقی از جمله گران‌فروشی و رانتخواری و فرار از مالیات و مظالم دیگر ادامه می‌دهند و از اخلاق خداخواهانه، عادلانه، مهرورزانه و سوسیالیستی پیامبران در می‌روند. **ان الله یامر بالعدل والاحسان**. اینکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید حامی و مدافع مظلوم باش یعنی **سوسیالیست الاهی** باش و اگر نمی‌توانی حداقل **ظالم و لیبرالیست افراطی** نباش.

مقایسه ترامپ با معاویه

در تاریخ داریم که معاویه برای اینکه به حضرت علی ع نشان دهد نباید به پیروانش متکی باشد چون آنها هنوز آنقدر ها هم بالیمان و آگاه و با بصیرت نیستند دستور داد به مردم بگویند این هفته رهبر شام کار دارد و جمعه نمی‌تواند نماز جمعه را برگزار کند و فراخوان داد که مردم این هفته بجای جمعه روز چهارشنبه آماده برگزاری نماز جمعه شوند. مردم هم قبول کردند و برای برپایی نماز جمعه در روز چهارشنبه آماده شدند. معاویه پیامی برای رقیب خود حضرت علی ع فرستاد که این مردمی که تو از آنها دفاع می‌کنی و برای جنگ

با من به آنها متکی هستی اینقدر احمق هستند. تا بلکه حضرت علی پی به حماقت سربازان خود ببرد و دست از جنگ با معاویه بکشد و تسلیم او شود. امروز هم ترامپ با سید علی خامنه ای چنین کرده و می کند و با فراخوانی مشابه معاویه گروه نه چندان اندکی از ایرانیان را فریب داد تا ظرف سه شبانه روز آنچنان آشوب و قتل و غارت و آتشی را در همه شهرهای ایران به پا کردند که هیچ دشمنی در تاریخ ایران سابقه ندارد چنین جرم و جنایتی را در کشور ما انجام داده باشند. ترامپ به امید همین افراد ساده و البته هایت و مزدور امیدوار است که کشور ما را تکه تکه و ضعیف کند و در اختیار اسرائیل قرار دهد.

حکمرانی ملی و اسلامی

بر اساس قرآن و نهج البلاغه و منابع معتبر اسلامی و همچنین آموزه های حکما و عرفای ایرانی، حکمرانی در ایران باید هم ملی باشد و هم اسلامی. زیرا: «ان الله یامر بالعدل والاحسان». متأسفانه حکمرانی فعلی در ایران هنوز صددرصد ملی و صددرصد اسلامی نشده است. برای اینکه صددرصد ملی بشود باید چیزی بسیار شبیه به حکمرانی سوسیالیستی در کشورهایمانند چین و روسیه باشد. حکمرانی لیبرالیستی که در غرب به بن بست رسیده و در حال افول است الگوی مناسبی برای حکمرانی ما در ایران نیست. ارتباط افراد با کشورهای لیبرالیستی و دشمن مانند آمریکا، اروپا و اسرائیل باید محدود شود. فقط ارتباط سازمان ها آنها در زمینه کسب و کار مشترک باید مجاز اعلام گردد.

فرق خدامالکی با مالک خدایی

ما زنده به آنیم که خدا مالک ماست - تو زنده به اینی که شوی مالک ما
ای آنکه تو طالب ز خدایی ز خود خواه - از خود بطلب کز تو جدا نیست خدا
او ز خود خواه چون ز خود خواهی بخدا - اقرار نمایی به بزرگی خدا
دیو بگریزد از آن قوم که وجدان دارد - به یقین صاحب این سازمان (ملل) بی وجدان است

دین، توحید، عدالت و سوسیالیسم

دین هم مثل هر کار دیگری یک حداقلی دارد و یک حداکثری. حداقل دین لیبرالیسم است و حداکثر آن سوسیالیسم و عدالت و مهرورزی. و اسلام حداکثر دین و بقول پیامبر گرامی اسلام، دین کامل است. ان الله یامر بالعدل والاحسان.

بنا بر مطالعات بنده در قرآن و نهج البلاغه و سایر احادیث و روایات معتبر موجود از ائمه بزرگوار شیعه تقریباً هیچ دستور و توصیه اخلاقی نیست که به سوسیالیسم، عدالت، مهرورزی و خدمت به خلق دعوت نکرده باشد. و اتفاقاً آیات بسیاری در قرآن کریم و نشانه ها در سیره زندگی این بزرگواران وجود دارد که انسان را از اخلاق لیبرالیستی، خود دوستی و کبر و غرور منع و نهی کرده است. خداوند ابلیس را به دلیل اخلاق لیبرالیستی و متکبرانه اش از درگاه خود راند. در مقابل، پیامبران را به دلیل داشتن اخلاق سوسیالیستی، یعنی دوستداری خدا، نوعدوستی، و خدمت به خلق، برای هدایت و مدیریت مردم برگزید. قرآن کریم نیز بر لزوم اجرای عدالت و احسان تأکید دارد: «ان الله یامر بالعدل والاحسان».

بنابر این انسانها را می توان به دو دسته بزرگ تقسیم کرد. دسته اول انسانهای معمولی که لیبرالیست (آزادی خواه و منفعت طلب) هستند. دسته دوم انسانهای فرهیخته با وجدان قوی عدالت خواه، برابری طلب و نوعدوست و پیامبرگونه که می توان آنها را مردمی یا سوسیالیست هم نامید.

افرادی که دارای روحیه و اخلاق لیبرالیستی و خوددوستانه هستند، نباید مسئولیت های مدیریتی مخصوصاً مدیریت دولتی را به آنها واگذار کرد، زیرا ممکن است مانند ترامپ که یک لیبرالیست افراطی و دنیاپرست است، دنیا را به خرابی بکشند و زندگی ها را نابود کنند. ترامپ و همفکرانش در غرب، نمونه هایی از این افراد هستند که منافع خود را بر همه چیز مقدم می دارند. متأسفانه، در کشور ما نیز بسیاری از مدیران دولتی و غیردولتی دارای اخلاق و روحیه لیبرالیستی هستند و مانند ترامپ، منافع شخصی خود را بر منافع ملی ترجیح

می‌دهند. متأسفانه روحانیون، علما و فقهای اسلامی نیز به این تقسیم‌بندی از انسانها، که نخستین بار توسط دکتر شریعتی در پژوهش‌های دینی‌اش برجسته شد، توجه کافی نکردند و پس از انقلاب، کشور را به دست مدیران لیبرالیست به ظاهر دینی و مذهبی سپردند که زیان‌های فراوانی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و حکمرانی به کشور وارد کردند.

انسان‌ها همیشه به نوعی مرام و اخلاق نیاز دارند. این نیاز در انسان‌ها به صورت فطری وجود دارد و به همین دلیل است که هیچ انسانی بی‌نیاز از مرام و اخلاق نیست. دو نوع مرام و اخلاق برای انسان قابل تصور است: مرام و اخلاق خوددوستی (لیبرالیسم) و مرام و اخلاق خدادوستی و نوعدوستی (سوسیالیسم). اخلاق خوددوستی یا لیبرالیسم به این معنی است که انسان همه چیز را اول برای خود و وابستگان خود می‌خواهد. متأسفانه انسان با این اخلاق به دنیا می‌آید و در دوران کودکی با آن انس می‌گیرد و زندگی می‌کند. اما با رسیدن به بلوغ فکری و فرهیختگی، کم‌کم از لیبرالیسم فاصله می‌گیرد و به سمت عدالت اجتماعی، برابری، و احترام به حقوق دیگران روی می‌آورد. اخلاق خداخواهانه و نوع دوستانه یا سوسیالیسم به این معنی است که انسان خود را با دیگران برابر می‌داند و از برتری‌طلبی نسبت به دیگران خودداری می‌کند. این اخلاق انسان را به عدالت، برابری، و رعایت حقوق دیگران دعوت می‌کند. دلیل نامگذاری اخلاق خدادوستی به سوسیالیسم این است که پیامبران الهی اولین کسانی بوده‌اند که بشر را به عدالت و برابری حقوق و برخورداری مساوی از مواهب زندگی دعوت کرده‌اند. به عنوان مثال، آیه شریفه "ان الله یامر بالعدل والاحسان" در قرآن، راهبردی‌ترین شیوه مسالمت آمیز زندگی انسان را اعلام کرده است. به طور کلی، لیبرالیسم و سوسیالیسم دو گرایش اخلاقی در انسان هستند که همه رفتارها و تصمیمات او را تحت تأثیر قرار می‌دهند. عقل و خرد انسان نیز می‌تواند بر اساس این دو شیوه اخلاقی دسته‌بندی شود و مثلاً از عقل لیبرالیستی و عقل سوسیالیستی یا دین لیبرالیستی و دین سوسیالیستی صحبت کرد. اصولاً ادیان الهی مرام و اخلاق خدادوستی و نوعدوستی (سوسیالیستی) هستند.

عدالت ز وجدان برآید نه عقل - ستم ریشه دارد چو شیطان در عقل
عدالت و نوعدوستی از وجدان یا عقل سوسیالیستی بیرون می‌آید نه عقل خوددوستی و لیبرالیستی. و ظلم و ستم هم مانند شیطان در عقل لیبرالیستی ریشه دارد.
هر کسی از ظن خود شد یار ما - از طریق علم نجست اسرار ما
همچنین اشخاص معمولاً از روی حدس و گمان به خداشناسی و انتخاب دین اقدام می‌نمایند نه از روی تحقیق و شناخت علمی.

ادبیات شعرا و حکمای ایران، آموزه‌های عرفانی و ادعیه امامان بزرگوار تشیع مملو از تهذیب و ترویج اخلاق سوسیالیستی، عدالت خواهی و خداخواهی و دوری از امیال لیبرالیستی، منیت، تکبر و اخلاق خودخواهانه است.

دین البته وسیله، خرد، معرفت و فکر و اندیشه و فهمی است که انسان می‌تواند با آن به خدا و عدالت و مهربانی و به بهشت موعود برسد. لذا خدا و عدالت و مهربانی و بهشت موعود یک امر فرادینی است. بنابراین همانطور که ما خدای دینی و عدالت دینی نداریم، دموکراسی دینی هم نداریم مگر اینکه بخواهیم خدا و عدالت را تخفیف و یا تقلیل کنیم که نامعقول و نامشروع است. دین مانند وسیله‌ای که می‌تواند ما را به هدف و مقصدمان مثلاً شهر اصفهان برساند. این وسیله هر چند خوب و مطمئن و عالی و زیبا هم باشد جای مقصد (اصفهان) را نمی‌گیرد. مقصد و هدف ادیان الهی همه خدا، عدالت، مهرورزی و بهشت است. اگر دینی باشد که ما را از خدا و عدالت و مهرورزی و زندگی خوب و مسالمت آمیز دور کند آن دین الهی نیست. حتا اگر نام الهی و منسوب به خداوند و پیامبری از پیامبران خدا را یکدک بکشد. بهترین دین و شیوه زندگی، دین و شیوه‌ای است که بتواند ما را بهتر و سریعتر به زندگی خوب و عادلانه و مهرورزانه برساند. حتا اگر نامش منسوب به ادیان الهی شناخته شده نباشد. دین چیزی شبیه حزب است و دین اسلام به همین دلیل «حزب الله» نام گرفته است و قرآن مرام نامه یا خردنامه دین اسلام است. و پیامبر گرامی اسلام بنیانگذار این حزب الهی است. وقتی

حضرت علی علیه السلام می فرمایند که در زندگی یار مظلوم و خصم ظالم باش این راهبرد حضرت آیا غیر از سوسیالیسم است؟ بنابراین سوسیالیسم چیزی جز دفاع از مظلوم و خدمت به خلق نیست.

غیر توحید هیچ حکمرانی دگر - در نگیرد با خدا ای حیلہ گر

توحید مترادف با سوسیالیسم است

متصل چون شد دلت با مغز دین - هین بگو مهراس از ضد دین

مغز دین = نوعدوستی و سوسیالیسم

ضد دین = خوددوست و لیبرالیسم

و لذا بنده معتقدم که خداوند دعای موحدان و سوسیالیست ها را زودتر اجابت می کند. چون با وجدان شان دعا و زندگی می کنند نه با عقل شان. آقای ممدانی در نیویورک این تئوری را خوب فهمیده و عمل می کند.

اما مفهوم دین و خدا و مغایرت و مابینت این دو مفهوم از یکدیگر توسط روحانیت و علمای دین در ایران بدرستی شناخته نشده بطوریکه دین را لیبرالیستی تبیین می کنند نه مردمی و سوسیالیستی. این اشکال شناختی موجب بسیاری از مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نهایتاً حکمرانی در ایران گردیده است. اینکه

مردم و کسبه و بازاریان حتا دیندار از پرداخت مالیات به دولت فرار می کنند و اغلب گرانفروشی هم می کنند و بدنبال رانتخواری بیشترند، نشانه بارز این تفکر لیبرالیستی در آنهاست. و لذا همه دعاها و اختلاف نظرها در ایران اسلامی به دو نوع قابل تقسیم هستند (۱) دعوای لیبرالیست ها با لیبرالیست ها و (۲) دعوای

لیبرالیست ها با سوسیالیست ها. سوسیالیست ها با یکدیگر هیچگاه هیچ دعوایی با هم ندارند. چون سوسیالیست ها خداگرا، جمعگرا و وجدان محور و نوعدوست و عدالت خواه و مهربان و خدمتگزار خلق هستند. علما و فقهای دینی اسلام را به این دلیل سوسیالیستی و مردمگرا و خدمت به خلق معرفی نمی کنند که فکر می کنند

یک سوسیالیست و مردمگرا حتمن کمونیست و خداناباور است. آنها نمی دانند که سوسیالیسم هیچ ارتباطی با خداناباوری و کمونیسم ندارد و بقول سعدی (ره) عبادت و بندگی بجز خدمت خلق نیست. و نکته آخر اینکه حرف حساب ترامپ و آمریکا و اسرائیل و اروپا با ما ایرانیان این است که: اگر لیبرالیست هستید باید تابع ما

باشید چون ما لیبرالیست تریم و اگر سوسیالیست هستید، همانطور که ما با چین و روسیه و سایر کشور های سوسیالیست می جنگیم با شما هم خواهیم جنگید. لذا همانطور که لیبرالیست ها در موضوعات مختلف با هم اتحادیه و ناتو تشکیل داده و می دهند، سوسیالیست ها هم باید اتحادیه های: خانوادگی، محلی، ملی، منطقه ای و حتا جهانی (خدایی) تشکیل دهند و از منافع و مصالح خلق خدا دفاع و حمایت کنند. اگر یک چنین

اتحادیه سوسیالیستی وجود داشت نسل کشی فلسطینی ها در غزه اتفاق نمی افتاد.

غیر توحید هیچ فرهنگی دگر - در نگیرد با خدا ای حیلہ گر

توحید = نوعدوستی (سوسیالیسم)

زندگی جنگ است جانا بهر جنگ آماده شو - جنگ نفس است با وجدان آماده شو

حکمرانی خدایی (سوسیالیستی)

همانطور که متأسفانه دو نوع اسلام داریم: اسلام لیبرالیستی (خوددوست) و اسلام سوسیالیستی (خدادوست)، ملی گرایی نیز دارای دو گرایش مغایر است: ملی گرایی سوسیالیستی و ملی گرایی لیبرالیستی. فرق ملی گرای سوسیالیست با ملی گرای لیبرالیست در این است که ملی گرای سوسیالیست یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور

برایش بسیار مهم است ولی ملی گرای لیبرالیست یکپارچگی و تمامیت ارضی و وحدت ملی را نمی خواهد و بجای یک ایران بزرگ و یکپارچه با ایرانستان های کوچک و تجزیه ی ایران و تکه تکه شدن ایران بخاطر

تامین منافع شخصی و بخیال ثروتمند شدن بیشتر خود و خانواده و محله و شهر خود مخالفتی ندارد. و این همان چیزی است که دشمن صهیونیستی و آمریکا می خواهد.

نتیجه اینکه حکمرانی کشور باید بر حکومت ملی از نوع سوسیالیستی متمرکز شود و نهاد های ملی را تقویت کند و دست از افراتی گری در نهاد های لیبرالیستی چه مذهبی و چه غیر مذهبی بردارد تا بتواند یکپارچگی و

تمامیت ارضی کشور را حفظ و اهداف ملی و توسعه یافته را پیگیری کند و بدین ترتیب اقتدار ملی حفظ می شود و دشمن صهیونیستی و آمریکا و غرب طمع ورزی خود برای تجزیه و تصاحب ایران کاهش می یابد.

خدا، انسان، دین (وجدان) و عقل

مغز دین، خدا یا وجدان و مغز انسان، اومانیسم یا عقل است. عدالت از وجدان بیرون می آید و اومانیسم و لیبرالیسم و خودخواهی (ظلم و ستم) از عقل بی وجدان (شیطان) انسان بیرون می آید. انسان یک عقل ندارد. انسان دو عقل دارد یکی عقل کوتاه، کوچک و تنها و دیگری عقل بلند، بزرگ و معنا (خدا). عقل تنها گاه چیره گه نگون - عقل معنا ایمن از ریب المنون همانطور که صف اغتشاشگران را از صف معترضان جدا باید کرد. صف شیطانیان را هم از صف وجدانیان جدا باید کرد. باید عقل را به نوع عقل لیبرالیستی (خودخواهانه و یکجانبه) و عقل سوسیالیستی (خداخواهانه و همه جانبه و عادلانه) دسته بندی کرد.

عدالت ز وجدان برآید نه عقل - ستم خانه دارد چو شیطان در عقل

الدنیا مزرعه الآخره. آخر و عاقبت غرب و تمدن غربی را ببینید. خدا که از فکرها و فرهنگ حذف شود وجدان و اخلاق و عدالت هم از سیاست حذف می شود. اقتصاد می ماند و ثروت اندوزان. درست مثل امروز که ترامپ مانده است و صهیونیسم و اروپا. ما خداپاوران می خواهیم که خدا، وجدان و معنا در جهان حاکم باشد نه عقل و سکولاریسم کور و بی وجدان (بی معنا). چرا که عقل، ابزاری برای هدف و معنا (خداگونه شدن انسان) است نه خود معنا (خدا). سکولاریزم یا عقل محض یعنی بی معنایی که به نیهیلیسم می انجامد. سکولاریزم به قدرت و توانایی و کمیت زندگی توجه دارد و خوبی و زیبایی زندگی را به سلیقه افراد و می گذارد ولی دین خدا و وجدان و سوسیالیسم، قدرت و توانایی و مواهب زندگی را بصورت یکپارچه برای خوبی و زیبایی عموم جامعه (معنای اجتماعی) می خواهد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود - ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

رنگ تعلق = بوی خود دوستی بدهد

غیر مردن هیچ فرهنگی دگر - در نگیرد با خدا ای حیلہگر
غیر شستشوی مغزی و مردن (تحول) از خود دوستی (لیبرالیسم) به نو دوستی (سوسیالیسم) هیچ راه دیگری مورد پذیرش خداوند نیست.

چه شکر فروش دارم که مرا شکر فروشد - بنگفت یکبار که برو شکر ندارم
خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش - بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر

عیب خوبان در ایران

تنها عیب خوبان این است که تفکرشان از نظر ارجحیت دادن به منافع خود مانند بدان است. یعنی لیبرالیست اند.

لذاست که این نوع خوبان نمی توانند با هم علیه بدان متحد شوند و اقدام نمایند. خوبان واقعی مانند پیامبران منافع عمومی و ملی و جمعی را بر منافع شخصی خود و وابستگان خود ترجیح می دهند. لذا خوبان واقعی جامعه همیشه در اقلیت اند. بدان البته از این نقطه ضعف خوبان سواستفاده می کنند و علیه خوبان به انحاء مختلف اقدام می کنند. نیمه خوبان امیدوارند که روزی بدی خودبخود در جامعه از بین برود و انسانها همه خوب و عالی شوند. لذا داستان خیر شر ادامه دار است. شیطان و وجدان در وجود انسان ریشه دارد. شیطانیان چون قدرت طلب و بی رحم هستند با طبع حیوانی بشر سازگار تر است. و وجدانیان اگرچه خوب و ایده آل و زیبا و دوست داشتنی اند ولی بدلیل حداقل نیازمندی که برای امرار معاش به جمعیت بزرگ شیطانیان دارند و نمی توانند برای معیشت روی پای خود بایستند و بخود متکی و مستقل باشند همیشه در اقلیت اند و ضعیف و ناتوان خواهند بود. لذا بنظر می رسد جهان در نهایت به تسخیر شیطانیان در خواهد آمد و وجدانیان از بین

خواهند رفت. و متأسفانه این روند نا امید کننده وجود دارد. سعدی در این رابطه می گوید: تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است. انسان تا دوره جوانی را پشت سر نگذارد نمی تواند راه شیطان را از راه وجدان تمیز دهد و انتخاب کند که می خواهد شیطانی باشد یا وجدانی. مگر اینکه بیشتر دوران جوانی خود را با یکی از این دو روند گذرانده باشد و به اندازه کافی تمرین کرده باشد. متأسفانه راه وجدانی (سوسیالیسم) در ایران بلحاظ شناخت غلط از دین به رسمیت شناخته نشده است. در ایران متأسفانه علمای دینی و روحانیون و فقها تفسیر لیبرالیستی و خودخواهانه از دین دارند و مردم دیندار هم به تبع از سوسیالیسم و خدمت به دیگران و متابعت از دولت سوسیالیستی بدشان می آید و متنفردند. خوب بودن امروز مترادف و هم معنا با سوسیالیسم است و باید این اخلاق توسط روحانیون به مردم آموزش داده شود.

خوب بودن در جوانی شیوه پیغمبری است - و نه هر گبری به پیری می شود پرهیزکار

ترسم نرسی به وجدان ای روحانی - این ره که تو می روی به ناوجدان ست

ناوجدان = شیطان

و اما وظیفه دولت سوسیالیستی این نیست که مردم و کسبه و بازاریان را به زور سوسیالیست کند. باید کنترل های عام المنفعه و سوسیالیستی را با ابزار های علمی و سامانه ها و البته با شیوه های دموکراتیک گسترش دهد تا کم کم از افراط و غلظت لیبرالیستی آنها کاسته شود و اقتصاد عادلانه و منصفانه در کشور شکل بگیرد. در مرحله اول در مقابل اندیشه لیبرالیست ها (شیطانیان) باید یک اندیشکده سوسیالیست های الهی یا وجدانیان تشکیل شود و به تبیین این اندیشه پردازد.

دین و جهان بینی مولانا

اصل دین جانان من عدل است و مهر - مرده باد آنکس که بی عدل است و مهر

مولانا هستی، زندگی و خداوند را همچون عالمی گسترده، کروی و هوشمند می بیند؛ جهانی که از آن با عنوان «عقل کل» یاد می کند. در این میان، انسان را به کره ای بسیار کوچک تشبیه می کند که در دل آن جهان عظیم قرار گرفته است. به باور مولانا، عقل و ذهن انسان «عقل جزئی» است؛ عقلی محدود که از طریق روزنه ای بسیار ظریف به «عقل کلی» متصل می شود. این روزنه همان وجدان آدمی است. انسان از این روزنه (وجدان) می تواند جهان بیرون از خویش، معنای زندگی و حقیقت خداوند را مشاهده و درک کند و وارد بهشت زمین شود. اگر این روزنه گشوده شود، آدمی همچون جوجه ای که پوسته نازک تخم را می شکند، از زندان تنگ ذهن رها می شود، به فضای بیکران بیرونی قدم می گذارد و با حقیقت الهی پیوند می یابد؛ پیوندی که در بیان عرفانی، به «یگانگی با خدا» تعبیر می شود. از نگاه مولانا، هدف دین چیزی جز گشودن همین روزنه نیست؛ شکافتن حصار تاریک و بسته ذهن، خروج از محدودیت های نفسانی و ورود به بهشت موعود و قرب الهی.

اصل دین ای بنده روزن کردن است - دوزخ است آن خانه کان بی روزن است

همان گونه که سعدی می گوید: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». این جهان بینی مولانا، در نهایت، با روح و معنای سوره العصر و نماز یومیة ما مسلمانان هماهنگ و هم راستاست؛ جایی که انسان به یگانگی خداوند و اتصال خویش با حقیقت مطلق گواهی می دهد.

تعادل و ثبات سیاسی و اقتصادی

انسان بدلیل اینکه موقع تولد ضعیف، کوچک و نادان متولد می شود طبعاً قدرت، بزرگی و دانایی را دوست دارد. اما به مرور که بزرگ می شود بدلائل جسمی و روانی و البته شرایط خانوادگی و جامعه به یکی از دو مولفه قدرت و دانایی بیشتر گرایش پیدا می کند و یکی را بر دیگری ترجیح می دهد. فهمد که از میان دو مولفه قدرت و دانایی، ق بسیار سخت و بلکه در مواردی برایش غیر ممکن است. انسان بعد از قدرت و توانمندی علم و دانش را دوست دارد چون می تواند به کمک علم و دانش به قدرت و توانمندی بیشتری دست پیدا کند. ترجیح دادن قدرت بر دانایی موجب می گردد که انسان در زندگی بیشتر به

فکر خودش باشد و خود را بر دیگران ترجیح دهد و بر سر تصاحب مواهب زندگی وارد رقابت با دیگران شود. به این شیوه زندگی که شیوه رقابتی است به منش و اخلاق لیبرالیستی و سرمایه داری در انسان می انجامد. در مقابل لیبرالیست ها سوسیالیست (مردم خواه) ها هستند که آنها هم توانایی را دوست دارند ولی نه برای اینکه همه مواهب زندگی را تنها برای خود بخواهند. آنها خود را بر دیگران ترجیح نمی دهند و همه انسانها را از نظر برخورداری از حقوق و مواهب زندگی برابر می دانند. آنها قدرت را برای اقتدار ملت و مردم و کشور خود می خواهند تا با آن زندگی همه بخوبی تامین شود و همه از زندگی خوب برخوردار شوند. اما لیبرالیست ها قدرت و توانایی را فقط برای شخص خود یا حداکثر سازمان خود می خواهند. لیبرالیست (خودخواه) ها به اعتلای زندگی و رفاه عمومی جامعه (عدالت و مهربانی برای همه) و به تعادل و ثبات اقتصادی و سیاسی در جامعه اهمیت نمی دهند. پیامبران بنیانگذاران سازمان های اخلاقی و سیاسی اخلاق محور یا الهی (خدمتگزاری خلق/سوسیالیسم الهی) در تاریخ هستند. تشیع هم یک سازمان اخلاقی سیاسی تاریخی است. مارکس بنیانگذار یک سازمان اقتصاد محور و یا عدالت محور (سوسیالیسم سکولار) است. و انقلاب اسلامی ایران یک سازمان سیاسی با هدف براندازی سلطنت فردی و استبداد شاهنشاهی بود. یک دیندار، سوسیالیست الهی و شیعه واقعی خانواده خود را خانواده کوچک و ملت را خانواده بزرگ خود می داند که وظیفه دارد خدمتگزار آنها باشد. بر طبق آیه شریفه «ان الله یامر بالعدل والاحسان» رابطه اخلاقی، سیاسی و اقتصادی هر دو عضو جامعه اعم از حقیقی و حقوقی و بین دو شهروند یا شهروندان و حاکمیت باید حداقل عادلانه و ترجیحاً مهرورزانه باشد. دموکراسی دینی که در اوایل انقلاب توسط حجت الاسلام خاتمی ابداع شد اگر در حوزه اقتصادی در راستای لیبرالیسم و برابر با سرمایه داری دینی تعبیر و بکار برده شود خیلی زود با سرمایه داری سکولار قدرتمند غرب تعارض منافع پیدا خواهد کرد و غرب در صدد نابودی آن برخواهد آمد. بنابراین همیشه باید در جامعه تعادل اجتماعی (سیاسی و اقتصادی) وجود داشته باشد. لذا همانطور که پیامبران آموزگار و راهبر علم مدیریت عادلانه هستند علمای اسلام هم باید آموزگار مدیریت عدل و مهربانی در جامعه باشند و فقها کارشناسان حقوق عدالت و مهربانی در جامعه هستند. علم اشیاء مربوط به علما و دانشمندان علوم غیر مدیریتی یا به اصطلاح علوم مادی شامل فیزیک و شیمی و ریاضیات هستند. امروز آمریکا در حال احیای قانون جنگل در جهان است. ظلم و عدل شفاف روبروی هم قرار گرفته اند. جمهوری اسلامی ایران به این مهم توجه نکرد و به انقلاب سیاسی بسنده کرد و امروز تاوان بی توجهی خود را به سایر ابعاد انقلاب یعنی بی توجهی به انقلاب اقتصادی و انقلاب فکری و اخلاقی را پس می دهد. نهایت لیبرالیسم، ترامپ است و اسرائیل، نهایت چین و روسیه، عدالت و سوسیالیسم سکولار است و نهایت و آرمان جمهوری اسلامی ایران، زندگی معنوی و مهرورزی انسانها نسبت به یکدیگر و بهشت زمین است. از آنجاکه عدالت یک امر خدایی و فرادینی است، دموکراسی هم که بنوعی عدالت سیاسی محسوب می شود یک امر فرادینی است. لذا دموکراسی دینی معنایی ندارد. دموکراسی ملی معنا دارد.

بازگشت به وجدان (خویشتن)

وجدان نقطه اتصال ما با خداوند است. وقتی با خدای خود خلوت می کنیم و مشغول دعا و نیایش می شویم بر این نقطه روشن در درون خود متمرکز می شویم که روشن، پاک و آرام است. **الا بذکر الله تطمئن القلوب**. وجدان، ابزار، نقطه اتصال و کانال ارتباطی پیامبران با خداوند بوده که این ارتباط «وحي» نامیده شده است. اعتکاف تلاشی برای تقویت جایگاه وجدان در انسان و بازگشت به اصالت خویشتن است. مهم ترین فرق عقل با وجدان در این است که عقل از خدا انتقاد می کند و لذا مشرک است و نماد آن شیطان است. اما وجدان، تسلیم خداست و با او همکاری می کند (عارف).

خیلی برایم عجیب بود از یکی از دوستان به اصطلاح روشنفکر پرسیدم آیا بهتر نبود که همه مردم مانند پیامبران خوب و مهربان بودند؟ جواب داد: نه، خوب نیست که همه مانند پیامبران خوب و باوجدان باشند. جامعه هم به آدم خوب و باوجدان احتیاج دارد و هم به آدم بد و شیطان صفت و بی وجدان. جمله مردم دوست دارند عقل را ولی / کم کسی داند که وجدان برتر است

عدالت ز وجدان برآید نه عقل / ستم ریشه دارد چو شیطان در عقل
پیامبر ز وجدان قوی گشت در جامعه / و مردم به وجدان شوند پیرو نایغه
رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند / اگرش که عقل گذارد و به آخورش نبیند
اگرچه عقل تولید کننده علم است اما مصرف کننده علم انسان است که با دو حس شیطانی و وجدانی آن را می
تواند از این توانایی و ابزار در جهت اهداف خود از آن استفاده کند. علم اگر توسط حس شخصی (شیطانی)
مورد استفاده قرار گیرد به ظلم و ستم و **لیبرالیسم افراطی** می انجامد ولی اگر توسط حس خدایی (وجدان)
استفاده شود به خدمات اجتماعی و **سوسیالیسم** منجر می شود.
اینکه گویی این کنم یا آن کنم ؟ / جنگ **عقل** است با **حق** یا **وجدان** صنم

عقل و وجدان، خدا و دین

زندگی انسان دو وجه دارد یکی وجه شخصی و دیگری وجه اجتماعی. وجه شخصی زندگی انسان بر پایه
اخلاق و وجه زندگی اجتماعی انسان بر پایه سیاست و اقتصاد استوار است. این سه پایه و یا سه رکن باید با هم
هماهنگ باشند و یکدیگر را تقویت کنند. فقط وجدان است که می تواند این هماهنگی و وفاق و یکپارچگی و
وحدت را بین سه رکن اخلاق، سیاست و اقتصاد در زندگی تامین نماید.
انسان هیچگاه نمی تواند خدا را که سازنده او و جهان است بشناسد. همانطور که کامپیوتر هم هیچگاه نمی تواند
انسان را که سازنده اوست بشناسد. حتی پیامبران هم خدا را نشناخته اند چون آنها هم بشرند و هیچ موجودی نمی
تواند خالق خود را بشناسد. انسان حداکثر می تواند سایر موجودات و از جمله خود را بشناسد نه خالق خود را.
تمام آن چیزی که پیامبر گرامی اسلام راجع به خدا فرموده اند در مورد صفات خداوند است و نه راجع به
چیستی و ماهیت خدا. آنچه پیامبران و از جمله پیامبر گرامی اسلام در مورد ماهیت خداوند فرموده این است که
خداوند وجود دارد و همین وجود را برای پذیرش هدایت و اعتلای انسان کافی دانسته اند. اگر حضرت رسول
در سوره توحید، خداوند را خالق جهان دانسته و کسی که هیچکس مانند او نیست. یا نور سماوات و الارض
دانسته به این معناست که ما هیچ شناختی نسبت به ماهیت خداوند نداریم. فقط میدانیم که او هست و خالق است
و مخلوقات خود را و جهان هستی که آفریده آنهاست دوست دارد. مهم ترین فرق پیامبران با فلاسفه در این
است که فلاسفه به عقل انسان ایمان دارند ولی پیامبران به وجدان انسان که نوعی عقل مهربانانه و عادلانه از
طرف خداوند در انسان است ایمان دارند که وجدان نامیده میشود. پیامبران بجای عقل خشک و خنثای فلاسفه
به وجدان که عقل خدایی است اعتقاد دارند و خداوند را مترادف با عقل کل یا عقل وجدانی جهان می دانند که
هدفش از خلقت انسان جانشینی و خلافت خود در جهان است. در فلسفه اسلامی (توحید) واژه های خدا و
عقل کل مترادف یکدیگر شناخته شده و به یک معنا بکار برده می شوند. هر جا سخن از خدا می رود منظور
عقل و هر جا سخن از عقل می رود منظور خداست. و البته هر انسانی به اندازه ی خودش از خدا یا عقل در
وجود خود بهره مند است که همان موجب هدایت او می شود. بشرطی که با رویکرد مثبت و علمی به زندگی
نگاه کند و حضور عقل و خدا را در خود بپذیرد و در راستای تقویت این عقیده با جدیت بکوشد. اما عقل و
هوش در انسانها برابر نیست. بعضی انسانها دارای عقل و هوش مضاعف و خلاق هستند که همین امر باعث
خلاقیت و ابتکار و نوآوری و کشفیات و اختراعات در آنها می شود که در خصوص پیامبران در قدیم به آن
وحی گفته شده است. لذا **ارزش انسان به وجدانش است.**

اصل دین ای بنده وجدان است نه عقل / هر که با وجدان بود تابع حقست و عدل
دین زمانی وجدان بود، اخلاص عمل / لیک امروز گم گشته ست نیست در عمل
جمله مردم دوست دارند عقل را ولی - کم کسی داند عقل، **بی وجدان** ابتر است
عقل انسان گاه چیره گه نگون - عقل **وجدان** ایمن از ریب المنون
منطبق چون شد دلت وجدان حق - هین بگو مهراس از حرف لق
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بنام **وجدان** که رحمن و رحیم است.

من لا وجدان له لا دين له، من لا نظم له لا دين له، من لا عدل به لا دين له، من لا عهد له لا دين له، من لا صبر له لا دين له، من لا صدق به لا دين له

نکته مهم : هر چیزی که وجدانی است لزوماً خدایی و دینی است اما هر چیزی که دینی است لزوماً خدایی و وجدانی نیست. نمونه اش نابرابری ارث پسر و دختر که وجدانی و خدایی نیست اگرچه ممکن است به زعم برخی دینی باشد. چون دین امری زمانی و مکانی است اما خدا و وجدان امری فرازمانی و فرامکانی است.

فرق اقتصاد وجدانی با اقتصاد انسانی

یکی از معضلات بنیادین جامعه آن است که بخش بزرگی از مردم - شاید بیش از ۹۵ درصد - هیچ پیوند معناداری میان دین و اقتصاد قائل نیستند. زندگی آنان عملاً به دو حوزه کاملاً جداگانه تقسیم شده است: حوزه اعتقادات دینی و حوزه معیشت و اقتصاد. در عمل، در عرصه اقتصادی با رویکردی کاملاً سکولار و لیبرالیستی رفتار می‌کنند و دین، اگر جایگاهی داشته باشد، صرفاً به انجام برخی مناسک و تکالیف فردی در موقعیت‌های خاص محدود می‌شود. این دوگانگی نه تنها در میان مردم، بلکه در میان مسئولان و مدیران ارشد جامعه ایران نیز به روشنی قابل مشاهده است؛ به گونه‌ای که اگر از ارتباط میان دین و اقتصاد سخن به میان آید، غالباً با شگفتی می‌پرسند «این دو چه ارتباطی با هم دارند؟» و هرگونه پیوند میان این دو حوزه را به شدت انکار می‌کنند. نتیجه این نگاه آن است که به ندرت می‌توان فقیه یا عالم دینی‌ای را یافت که به مسائل اقتصادی اشراف جدی داشته باشد. در عمل، علما و فقهای ما ورود به حوزه اقتصاد را کنار گذاشته و آن را به طور کامل به اقتصاددانان سپرده‌اند. از سوی دیگر، اقتصاددانان نیز عموماً هیچ نسبتی میان دین و اقتصاد قائل نیستند و دین را امری مستقل و جدا از اقتصاد می‌دانند؛ از همین رو، با تکیه بر رویکردها و نظریه‌های لیبرالیستی، در پی حل مسائل اقتصادی کشور برمی‌آیند. این تصویر کلی، بیانگر وضعیت امروز علم، دین و اقتصاد در جامعه ایران است. در حالی که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده که فرموده اند :

الدنيا مزرعه الاخيره ، یعنی اقتصاد زیربنای دین و اخلاق است.

اصل دین ای خواجه عدل است در اقتصاد - سود اگر کم باشد حلال است کسب و کار
این تورم ها که می بینیم در اقتصاد - ناشی از بی انصافی، احتکار است و سودجویی بسیار در کسب و کار

فلسفه دین و ظلم و عدل

دین واقعی ما (خرد، معرفت و اخلاق) آن چیزی نیست که تنها به زبان می‌آوریم یا از آن سخن می‌گوییم؛ دین واقعی همان چیزی است که از جهان و زندگی می‌فهمیم و با آن تصمیم می‌گیریم و زندگی می‌کنیم. هیچ‌کس نمی‌تواند بر خلاف فهم و خود زندگی کند و عمل نکند. مثلاً من نمی‌توانم بگویم که فهم و دین مولانا همان فهم و دین محمد ص از جهان و زندگی و خداست. اما می‌توانم بگویم که مولانا دین و فهمش را از اسلام و قرآن و محمد ص اقتباس کرده است و در زندگی تا حدود بسیار زیادی شبیه پیامبر گرامی اسلام فکر می‌کند و تصمیم می‌گیرد و حرف می‌زند و در یک کلمه عمل می‌کند. لذا دین هر کس در رفتار روزمره، در شیوه تعامل با دیگران و در نوع کسب و کار و معیشت او نمود پیدا می‌کند. همواره چنین بوده است. در روزگاران پیش از بعثت، محمد(ص) هنوز به پیامبری برگزیده نشده بود. جامعه‌ای را می‌دید که در آن مردم به شدت با یکدیگر درگیر بودند؛ ثروتمندان گرد هم آمده و طبقه‌ای مسلط تشکیل داده بودند، فقرا و مردم عادی را به بردگی می‌کشیدند و قبایل پی‌درپی به جان هم می‌افتادند، غارت می‌کردند و خون می‌ریختند. هر گروه برای خود دینی ساخته بود و بتی را به عنوان خدا در کعبه می‌پرستید و رو به آن عبادت می‌کرد.

با بعثت پیامبر، این ادیان ساختگی که ثروتمندان با عقل ایزاری و سودجویانه (لیبرالیستی) خود پدید آورده بودند، کنار زده شد. دینی نو، برخاسته از وحی الهی و مبتنی بر وجدان، عقل الهی و عدالت (سوسیالیسم الهی) عرضه گردید تا انسان‌ها برابر و برادر باشند و با مهربانی و انصاف با یکدیگر رفتار کنند. نام این دین، اسلام بود.

مردم مدتی با این دین زندگی کردند؛ از ظلم، فساد و دشمنی دست کشیدند و طعم زندگی سالم‌تر و انسانی‌تری را چشیدند. اما پس از رحلت پیامبر، بار دیگر ثروت‌اندوزان و قدرت‌طلبان فعال شدند و به همان اندیشه‌ها و منافع شیطانی گذشته بازگشتند، این بار نه آشکارا، بلکه به نام اسلام و به نام دین محمد(ص).

به‌تدریج، روح و حقیقت (مغز) اسلام که همانا برادری، برابری و مهربانی بود، به فراموشی سپرده شد و مردم به پوسته و ظواهر آن بسنده کردند. تا امروز نیز بسیاری از مسلمانان، به‌ویژه در جوامع عربی، به جای زیست اسلامی مبتنی بر عدالت و اخلاق، همان زندگی قبیله‌ای، فردگرایانه و خودمحور را ادامه می‌دهند و حتی با ثروتمندان و ستمگران جهانی، پیوند دوستی و همکاری برقرار می‌کنند.

هر کس با یک تفکر و اعتقاداتی زندگی می‌کند. تفکر هر کسی، دین او است. هر کس تفکر یا دین خاص خود را دارد. مسلمانان هم که مدعی دین اسلام هستند تفکر ایشان با هم فرق می‌کند و لذا می‌توان گفت که دینشان با هم فرق می‌کند اگرچه در بعضی عقاید مشترک باشند.

اصل دین ای بنده خلق و خدمت است - مابقی فرعیات است اما لازم است

دین، عبادت و بندگی خدا بجز خدمت به بشر و به خلق و به مردم چیز دیگری نیست. سعدی ره فرموده :

عبادت بجز خدمت خلق نیست.

جمله مردم دوست دارند دین را ولی - کم کسی داند دین، بی خلق رهن است

انسان عموماً به آنچه دوست دارد (لیبرالیسم) یعنی به امیال و خواسته‌های خودش توجه دارد و پیگیری می‌کند و اولویت می‌دهد نه آنچه خواست جامعه و دیگران و عموم و منصفانه و خداپسندانه (سوسیالیسم) است.

اسلام مکتب سوسیالیسم الهی است که هدفش توسعه عدالت و مهرورزی در جامعه و بطور کلی در زندگی بشر است. حوزه‌های علمیه کشور قبل از اینکه به طلاب درس دین و قرآن بدهند باید درس انسان‌شناسی و ظلم و عدل بدهند. طلاب باید مصادیق ظلم و عدل در جامعه امروز را خوب بشناسند و حد و مرز آن را مشخص نمایند تا بتوانند فقهی جامع الشرایط و کارشناس واقعی حقوقی زندگی امروز انسانها شوند. چنین فقیهانی می‌توانند برای ولایت و حکمرانی در کشور اسلامی ایران کاندید شوند. در حال حاضر علما و کارشناسان اسلامی در ایران قبول ندارند که مکتب اسلام، مکتب سوسیالیسم الهی است. نه علمای اسلام در ایران و نه حتی مخالفان اسلام در غرب هر دو گروه با عنوان «سوسیالیزم الهی» برای دین اسلام مخالفت می‌کنند. زیرا غریبه‌های ضد اسلام می‌ترسند که با این عنوان برای اسلام، گرایش به جهان و بویژه در غرب ممکن است با جهشی فراتر از حد مورد انتظار شان روبرو شود. امروز عده زیادی از مردم و خصوصاً به اصطلاح روشنفکران جامعه می‌گویند دین به درد جامعه و به درد حکمرانی نمی‌خورد. بنده عرض می‌کنم.

زان مزد دین می‌نرسد مر تو را که تو - خدمتگزار خلق نه ای سی خودی

دین از نظر امام صادق ع عمل ارادی و مبتنی بر فکر ایمانی است. مالک یوم الدین یعنی خداوند فقط به دین (عمل صالح، سوسیالیستی و خیرخواهانه) پاداش می‌دهد و برایش ارزشمند است. واژه‌های بهشت و جهنم و ملائک و شیطان و . . . همه متافیزیک و فکرهای خوب، موثر و نتیجه بخش پیامبرانند که ممکن است واقعیت نداشته باشند ولی در زمان پیامبران راهگشا و سازنده (زندگی‌ساز) بوده‌اند. و پیامبران همه از فیلسوفان، دانایان و فهیمان زمان خود بوده‌اند که برای نجات مستضعفان قیام کرده و از انقلابیون تاریخ بوده‌اند. در تاریخ آمده که پیامبر گرامی اسلام فردی بیسواد بوده است. این به معنای آن است که در سر کلاس رسمی هیچ معلم و استادی حاضر نشده ولی اطلاعات فرهنگی، تاریخی و جامعی را از طریق مشاهده و گفتگوی شفاهی از بزرگان دینی و غیر دینی جامعه خود گرفته و چون خودشان فردی فهمیم و خلاق بوده‌اند، ایشان به نوعی فیلسوف زمان خود محسوب می‌شوند. نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت، به غمزه

مسأله آموز صد مدرس شد.

از عدالت تا مرا ببریده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

با عدالت دم توان زد از خدا

بی عدالت نیست هیچ از شیطان جدا
 با عدالت می توان جست از چه به حق
 چون عدالت هست نام ثانی خدا
 متصل چون شد دلت با سوسیالیسم
 هین بگو مهراس از لیبرالیسم
 با خدا باش پادشاهی کن
 بی خدا باش هر چه خواهی کن

ذکر این نکته مهم لازم است که اصولاً اعتبار ادیان به وحیانی بودن آنهاست نه به عقلانی بودن آنها و امروز مردم به دینی که عقلانی نباشد و احکام و دستورات آن غیر عادلانه باشد توجهی نمی کنند و علاقه ای نشان نمی دهند. دین اسلام اگرچه در زمان ظهور کاملاً عقلانی بوده ولی امروز در بعضی موارد عقلانی و عادلانه نیست. که بنظر من می تواند در آن موارد خاص اصلاح و رفع اشکال شود.

توحید و سوسیالیسم الهی

در زندگی یک خط افقی وجود دارد بنام «خط عدل» یا خط عدالت که زیر آن فضای احساسی (لیبرالیسم) و بالای آن فضای عقلانی (سوسیالیسم) است. انسانها همه در زیر خط عدل یعنی در فضای احساسی و لیبرالیسم به دنیا می آیند ولی کم کم عاقل و فرهیخته می شوند. به خط عدالت نزدیک می شوند و بعضی ها از خط عدالت هم فراتر می روند. صعود می کنند و وارد فضای کاملاً عقلانی و زندگی پیامبرانه، مهرورزانه و خدمت به خلق (سوسیالیستی) می شوند. اینکه می بینید ما مسلمانان در میان خودمان با هم اختلاف داریم و گاهی کارمان به جنگ و دعوا هم می کشد دلیلش این است که در فضای احساسی و لیبرالیستی و زیر خط عدل زندگی می کنیم اما فکر می کنیم مسلمان هستیم و در فضای عقلانی و پیامبرانه زندگی می کنیم. لازم به ذکر است که واژه سوسیالیست در این مقاله به معنای «خداخواه» یا خداپرست آورده شده که در مقابل واژه لیبرالیست «خودخواه» یا خودپرست بکار گرفته شده است. امام صادق ع فرمود: با هر انسانی یک شیطان زاده می شود. از آنجا که طبق قرآن، انسان خلیفه خداوند بر روی زمین قرار داده شده است. پس انسان در بالقوه قابلیت خدا شدن (سوسیالیست/خداخواه) یا شیطان شدن (لیبرالیست/خودخواه) را بر روی زمین دارد. خلاصه اینکه ماهیت انسان یک ماهیت دو وجودی است. یکی خدایی (وجدانی) و دیگری شیطانی که دایماً در حال ستیز با یکدیگرند ولی مردم از بیرون فقط وجود چیره را می بینند و در مورد آن قضاوت می کنند. بنظر من واژه «دین خدا» که در قرآن آورده شده به معنای «سوسیالیزم الهی» است. یعنی «دین نوع دوستی و خدمت به خلق» نه دین خدمت به خود و خودخواهی و خودمحوری یا لیبرالیسم. واژه سوسیالیسم الهی را اولین بار مرحوم دکتر علی شریعتی سر زبانها انداخت که مورد بی احترامی بعضی از روحانیون و لیبرالیست های دینی واقع شد. کسانی که اسلام و قرآن را با نگاه لیبرالیستی و یکجانبه، غیر عادلانه و خودخواهانه تعبیر و تفسیر می کردند. کلمه الهی را ایشان به این دلیل به سوسیالیسم اضافه کرد که اعتقاد داشت وقتی «عدالت و مهربانی» شیوه زندگی و اخلاق یک انسان می شود و از درون به آن گرایش پیدا می کند و اخلاق معمولی و طبیعی او می شود به معنای آن است که به فرمان «عدالت و مهربانی» خداوند گردن نهاده و آن را رفتار همیشگی خود قرار داده و با آن یکی شده است. و زندگی اش را وقف این شیوه زندگی کرده و مانند پیامبران و اولیاء الله تا سر حد جان نیز برای آن فداکاری کند و جانفش را به خطر می اندازد و شهید می شود. و این همان الهیت و ایمان قلبی انسان است که این چنین او را مجذوب خداوند ساخته و الهی کرده است.

جمله مردم دوست دارند عدل را ولی - کم کسی داند عدل، بی احسان ابتر است

ان الله یامر بالعدل والاحسان

وقتی خدا و رسولش انسان را به سوسیالیسم (خدمت به خلق) فرمان می دهند آیا این سوسیالیسم الهی نیست؟ هیچیک از آیات قرآن و حتا احادیث نبوی و علوی دلالت بر تایید و تقویت حس خودخواهی (لیبرالیستی) در

انسان ندارد. لذا دکتر شریعتی پیامبران و اولیاء الهی (مثل ابوذری) را سوسیالیست الهی می دانست. بسیاری از بزرگان دینی و ادبی و فرهنگی ما چنین بوده اند یعنی به شیوه سوسیالیستی الهی و عدالت و مهربانی زندگی کرده و ایمان داشته اند. قرآن می فرماید: جن و انس را آفریدم، فقط برای اینکه مرا بندگی کنند. و سعدی ره بندگی خدا را در خدمت به خلق دانسته: **عبادت بجز خدمت خلق نیست**. ارزش ها مخصوصاً عدالت و مهربانی که راهبرد زندگی معنوی انسان محسوب می شوند از نظر دکتر علی شریعتی مقدس اند. سوسیالیسم الهی چیزی فراتر از سوسیالیسم سکولار جهانی است. سوسیالیسم از دیدگاه محتوایی بسیار نزدیک به «عدالت و مهربانی» در اسلام و مکتب توحیدی است که همه جهانیان را حول عدالت و مهربانی و حقوق بشر متحد و یکپارچه می کند. فرق مهم سوسیالیست الهی با لیبرالیست و یا حتی سوسیالیست سکولار در این است که سوسیالیست الهی عاشق شهادت است.

شریعتی همچنین تشیع را به دو گرایش لیبرالیستی (شیعه صفوی) و سوسیالیستی (شیعه علوی) تقسیم بندی کرده بود.

متأسفانه امروز بسیاری از روشنفکران ایرانی هستند که هنوز مدافع لیبرالیسم اند اگرچه گاهی هم نسبت به رفتار های لیبرالیستی افراد انتقاد هایی می کنند. اما گاهی روشهای توسعه لیبرالیسم افراطی را هم تبیین و توجیه می کنند و آموزش می دهند.

امروزه پارادایم لیبرالیسم در جهان بسیار گسترده شده است. تقریباً در همه جای دنیا مردم اکثراً لیبرالیست هستند یعنی دوست دارند کمتر کار کنند و بیشتر بدست آورند. از زیر بار مالیات در می روند و قوانین سوسیالیستی دولتها را به نفع خود دور می زنند. البته این طبع معمول بشر است. همه انسانها خوددوست و لیبرال به دنیا می آیند و حس خودخواهی در آنها بسیار قوی است. شاید کمتر از ۲۰ درصد کودکانی که به دنیا می آیند گاهی حس سوسیالیستی و نوعدوستی از خود بروز دهند.

در جامعه لیبرالیستی رقابت های ناسالم به شدت بین افراد وجود دارد و هر کس سعی می کند از هر طریقی شده خودش را بالا بکشد و چون راه های قانونی برای کسب درآمد محدود هستند فقط آدم زرنگها و پارتی دارها و رانت خوارها و گران فروشها و ... موفق می شوند ره صد ساله را یک شبه بروند و بقیه عقب می مانند. در چنین جوامعی حتی دولت ها هم با وضع کردن قوانین کنترل کننده رفتار های افراطی لیبرالیست ها نمی توانند از بزهکاری ها کم کنند. چون جامعه و فرهنگ لیبرالیستی اجازه نمی دهد که مردم با یک روند مناسب و عادلانه به خواسته ها و نیاز هایشان برسند و فقر و محرومیت و بی خانمانی و دزدی و قاچاق و سایر بزهکاری ها روز بروز در اینگونه جوامع افزایش می یابد. و دیگر اینگونه شعر ها و شعارها در جامعه طرفدار ندارد.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور دیده بجز از کشته ندروی

تمام ادبیات عرفانی ما سوسیالیستی الهی است. روح خدمت به خلق و خدادوستی و نوعدوستی در آنها موج می زند. عرفا در زندگی لیبرالیستی اولیه شان به این نتیجه رسیده اند که انسان جز بطریق سوسیالیسم الهی به رستگاری نخواهد رسید.

غیر مردن هیچ فرهنگی دگر

در نگیرد با خدا ای حیلہگر

شهید سرباز قاسم سلیمانی

مولانا، کسی را که زندگی اش را وقف کمک به خلق کرده و به اصطلاح یک خدمتگزار خلق و سوسیالیست الهی است، مانند آن قمار بازی می داند که با معشوق خود (خدا) در حال قماربازی است. قمارباز در قمار با معشوق خود چه ببرد و چه ببازد، چه موفق شود و چه شکست بخورد، در هر صورت خوشحال است.

خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش - بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر

قاسم سلیمانی یک خدمتگزار خلق و سوسیالیست الهی بود روحش شاد و یادش گرامی

نئولیبرالیسم

انگیزه حرص و طمع و شهوت بیش از حد برای رسیدن به خواسته ها و اهداف شخصی در اصل یک انگیزه طبیعی در انسان است که با او زاده می شود. این انگیزه مبنای مکتب لیبرالیسم سیاسی در فعالیتهای اجتماعی نیز قرار گرفته است. از آنجا که دنباله روی انسان از این انگیزه موجب آزار رسانی و ظلم و ستم به دیگران می شود جامعه شناسان قوانینی را وضع کرده اند تا بتوان تا حدودی از شدت و افراط فعالیت های لیبرالیستی افراد جلوگیری و ظلم و ستم آنها را به دیگران کنترل کرد. این قوانین البته باید عادلانه و سوسیالیستی باشد تا اثر گذار باشد و ظلم در جامعه را تعدیل نماید. لیبرالیسم کنترل شده با عدالت و سوسیالیسم را **نئولیبرالیسم** می گویند.

دانشمندان مدیریت در غرب، پس از تجربه پیامدهای لیبرالیسم افراطی، به این نتیجه رسیدند که برای بهبود کیفیت زندگی اجتماعی باید رویکردی تازه اتخاذ کنند. از این رو کوشیدند با بهره گیری از برخی معیارها و استانداردهای سوسیالیستی، لیبرالیسم را تا حدی مهار و تعدیل کنند. نتیجه این تلاش، پیدایش «نئولیبرالیسم» بود؛ مدلی که تا اندازه ای توانست نظم و آرامش را به جامعه بازگرداند. اما **نئولیبرالیسم** نیز در عمل نتوانست عدالت اجتماعی را تضمین کند و همانند نسخه پیشین خود، راههایی برای دور زدن محدودیتها یافت و همچنان به بازتولید نابرابری و سلطه اقتصادی و سیاسی ادامه داد. امروز می توان گفت بشریت بیش از هر زمان دیگر به ضرورت رویکردهای سوسیالیستی و **مریتوکراتیک** در اداره جوامع پی برده است، هرچند صاحبان زر و زور و تزویر هنوز در برابر این تحولات مقاومت می کنند و با عملکرد خود جهان را به سوی بحران های عمیق تر می برند. افزون بر این، همان جریان های سلطه گر می کوشند کشورهای عربی غرب آسیا را با شعار «آشتی» و «عادی سازی روابط» به سوی همکاری با تنها قدرت لیبرالیستی ستمگر منطقه، یعنی اسرائیل، سوق دهند.

در یک جامعه لیبرالیستی که مردم با اخلاق لیبرالیستی زندگی می کنند وقتی یک زن و مرد ازدواج می کنند وارد یک قرارداد بی و سروته شده اند. معلوم است که این قرارداد با ترس و لرز ادامه دارد و اگر خدای ناکرده کارشان به طلاق کشید باید خدا را شکر کنند که کارشان در چارچوب آن قرارداد حل و فصل شده و به سرانجام رسیده است.

بنظر من نئولیبرالیسم از لیبرالیسم افراطی جلوگیری می کند و به معنای عدالت است یعنی مواهب زندگی را عادلانه و برابر هم برای خود و هم برای رقیب خواستن. اما سوسیالیسم فراتر از نئولیبرالیسم است و به معنای مهربانی و احسان به طرف مقابل است که در آیه شریفه **ان الله یامر بالعدل والاحسان** آمده است.

مرام نامه مسلمانی

هر کسی هر اراده و تصمیمی که میگیرد و هر کاری که می کند بر اساس افکار و اندیشه ها و در یک کلمه بر اساس دینش است که انجام می دهد. بنابراین هیچ کس نمی تواند بگوید که من دین ندارم. من دین ندارم یعنی من فکر ندارم من اندیشه ای برای مدیریت زندگی ام ندارم. من معرفت و خرد ندارم. بنابراین همه آدم ها دین و خرد و معرفت خاص خود برای زندگی شان را دارند. اینکه دو نفر نمی توانند در انجام کارهایشان با هم هماهنگ شوند و تصمیم مشترکی بگیرند و هدف واحدی اتخاذ کنند بدلیل این است که دین شان فرق می کند اگرچه نام مشترکی برای دین خود داشته باشند مثلاً هر دو ادعای مسلمانی داشته باشند. پس دین هر کس به اسم و واژه نیست به واقعیت فکر و اندیشه او است. اگر می بینید که دو نفر هر دو ادعای مسلمانی دارند ولی متفاوت فکر می کنند و عمل می کنند این بدلیل تفاوت دین آنهاست. مسلمان واقعی باید فکر و اندیشه اش مثل فکر و اندیشه پیامبر اسلام باشد. آیا کسی می تواند فکر و اندیشه و خرد و معرفت خود را شبیه و بلکه منطبق بر فکر و اندیشه و خرد و معرفت پیامبر اسلام تنظیم کند؟ اگر توانست حتمن او مسلمان است. اینکه ما پیامبر گرامی اسلام و امامان بزرگوار تشیع را دوست داریم آیا به این معناست که افکار و اندیشه های ما دقیقاً منطبق بر افکار و اندیشه ها و خرد و معرفت این بزرگواران است؟

تنها مسئله انسان انتخاب بین خودخواهی (لیبرالیسم) و خداخواهی (سوسیالیسم) است. مسأله دیگری ندارد. چون پیر شدی کاسب، از حرص و طمع (لیبرالیسم) دور شو.

ان الله يامر بالعدل والاحسان

من یک مسلمانم. بنا بر امر خداوند متعال از زندگی خودخواهانه، ظالمانه و لیبرالیستی دوری می کنم و به رفتارهای عادلانه و قانونی روی می آورم. به هیچکس ظلم نخواهم کرد و ظلم هم را از هیچکس نخواهم پذیرفت. سعی می کنم نسبت به دیگران مهربان باشم و خدمت به خلق و سوسیالیسم را مرام اصلی و همیشگی خود قرار دهم.

در گذشته مشروطه خواهان و امروز هم بعضی از سیاستمداران کشور در فهم خود از دین اشتباه کردند و در شیوه مدیریت کشور با هم اختلاف می کنند و مردم را هم گمراه می کنند.

هیچ فرقی ندارد این زمین با آن بهشت

جز که اینجا مردم بد حاضر اند

لیک آنجا، در بهشت، اینها غایب اند

جناب آقای اژدهای ریاست محترم قوه قضائیه

موضوع: حل مسئله قانون حجاب

با سلام و احترام

همانگونه که مستحضرید، بنابر آیات شریف قرآن کریم - به ویژه آیه راهبردی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» - خط قرمز اسلام در حوزه احکام، اخلاق و نیز حکمرانی، «ظلم» است. از همین رو، رسالت اصلی حاکمیت در وضع قوانین، پیشگیری از بروز ظلم و تضییع حقوق انسانهاست. در موضوع قانونگذاری پیرامون «حجاب»، می توان گفت معیار اصلی آن باید عفت، وقار و احترام آمیز بودن پوشش برای زنان و مردان باشد. هرگاه پوشش فرد عفیفانه و محترمانه باشد، نه ظلمی بر دیگری روا می دارد و نه ضرورتی برای ورود قانونگذار جهت منع یا برخورد وجود دارد. درخصوص پوشش بانوان نیز می توان اظهار داشت که «پوشاندن موی سر» و «به کارگیری روسری» از مصادیق فضیلت های اخلاقی است که مستحب است ولی جزو حداقل های لازم و واجب حجاب عرفی عفیفانه شناخته نمی شود. بنابراین، قانونگذاری برای الزام عمومی شهروندان به رعایت فضیلت های اخلاقی، خارج از ضرورت ها و اهداف پیشگیرانه حاکمیت در حوزه جلوگیری از ظلم است.

البته بدیهی است که برخی محافل، مجالس یا اماکن خصوصی می توانند براساس ضوابط داخلی خود پوشش خاصی را الزامی کنند و از ورود افراد بدون رعایت آن مقررات جلوگیری نمایند؛ این امر مشروع و از نظر حقوقی نیز بلاشکال است. با این حال، تعمیم چنین الزاماتی به فضاهای عمومی - مانند خیابان و معابر - برای برخورد با بانوانی که فضیلت پوشاندن موی سر را رعایت نمی کنند یا پوشش آنان «کم حجاب» تلقی می شود، از منظر هدف «جلوگیری از ظلم» توجیه قانونی و شرعی ندارد. این نکات، نظر مختصر و خالصانه اینجانب درباره ضرورت قانونگذاری در زمینه حجاب بانوان است. افراط و زیاده روی در هیچ کاری خوب نیست. مخصوصاً در قانونگذاری و قانونمداری چرا که موجب منفی گرایی، مخفی کاری و فساد زیرزمینی می شود. خلق را افراطشان بر باد داد - ای دوصد لعنت بر این افراط باد

اندازه نگهدار که اندازه نکوست - هم لایق دشمن است هم لایق دوست

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

توضیح بیشتر: استاندارد یعنی حداقل کیفیت قابل قبول، فضیلت ولی فوق العاده و مرتبه ای بالاتر از استاندارد است. حکومت باید مراقبت کند کسی زیر استاندارد کار نکند که ظلم است. اما حکومت نمی تواند کسی را به علت بالاتر از استاندارد (فضیلت) کار نکردن سرزنش و جریمه کند. پوشش موی سر و بکار بردن روسری در حجاب بانوان یک فضیلت و کار فوق العاده و فوق استاندارد است.

پاسخ به اتهام دیکتاتوری

شما مرا و سوسیالیست ها را متهم به دیکتاتوری کردید. من به سوسیالیست های سکولار کاری ندارم اما اگر سوسیالیست های الهی را هم متهم می کنید باید عرض کنم که به اعتقاد من آنها ممکن است دیکتاتور باشند اما دیکتاتوری هستند مثل خدا. خدا تنها دیکتاتوری است که همه چیز را در خدمت به خلق و زندگی آفریده و می خواهد. ابر و باد و مه و خورشید و فلک را آفریده و بکار گرفته تا آدمها درست زندگی کنند و نسبت به هم مهربان باشند. خب حالا اگر یک سوسیالیست زمینی هم مانند پیامبران پیدا شوند و بخواهند مثل خدا دیکتاتوری کنند و همه چیز را در خدمت به خلق و مهربانی با همدیگر بخواهد چه اشکالی دارد. باید بر این سوسیالیست های الهی درود فرستاد و آفرین گفت که مانند خدا دیکتاتوری می کنند و سوسیالیست هستند.

مسئله مشارکت در امور اجتماعی

از نظر من هر کس معتاد نباشد عاقل است. زیرا انسان عاقل به محضی که متوجه شده است دست از اعتیاد بر میدارد. اینکه چرا اغلب مردم دوست ندارند در کارهای اجتماعی مشارکت کنند بر می گردد به اینکه فکر می کنند هر کس در امور اجتماعی مشارکت کرد در درجه اول نفعتش به خودش می رسد. بعد یکبار دوبار شرکت می کنند و می فهمند نه نفعی بهشان رسید و نه اصولاً کسی به نظرات و خواسته های آنها توجهی دارد. لذا تصمیم می گیرند دیگر مشارکت نکنند. در صورتیکه بر عکس است ما باید بدانیم که در مشارکت اول نفعتش به دیگران می رسد. اگر قبول کردیم که ما کار کنیم و زحمت بکشیم و وقتمان و پولمان را صرف کنیم تا اول دیگران بهره مند شوند معلوم می شود که ما به مشارکت ایمان داریم و در کارهای اجتماعی حتمن مشارکت می کنیم.

به این نوع مشارکت، مشارکت ایمانی یا عاشقانه می گویند.

آیا در این گروه کسی هست که مثل من به مشارکت ایمان داشته باشد ؟

ای مرغ سحر عشق مشارکت ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبرانند

آن را که خبر شد خبری باز نیامد

و یک سوال مهم اینکه آیا بهترین کار برای ما چیست ؟ آیا ما باید برای خودمان کار کنیم یا برای دیگران یا

برای خدا ؟ تا هیچگاه احساس پشیمانی نکنیم ؟ آیا اینکه سعدی گفته بهترین کار برای انسان، عبادت و بندگی

خداست و برای خدا کار کردن و عبادت و بندگی او همان خدمت به خلق است، شما می پسندید ؟

عبادت بجز خدمت خلق نیست

مالکیت نامحدود و فساد در اخلاق

مالکیت خصوصی انفال عمومی مانند زمین ریشه فساد اقتصادی در نظام های لیبرالیستی و سرمایه داری است. زیرا موجب می گردد که احتکار زمین و املاک قانونی شناخته شود و در هر اقتصادی که احتکار رواج داشته باشد و بازرسی کشور و قوه قضائیه نتواند جلو احتکار را بگیرد بطور طبیعی تورم روزافزون خواهد شد و هیچ راه حلی برای کاهش و کنترل تورم کارگر نیست. نظام های لیبرالیستی و سرمایه داری که ایران هم بخاطر آزادی مالکیت نامحدود و خصوصی زمین در شمار آنها قرار می گیرد اصولاً فسادزا هستند. رمز کنترل تورم در رفع کامل احتکار از اقتصاد است و بدترین نوع احتکار ، احتکار زمین است که با ملی شدن زمین از بین می رود و لا غیر.

تنها خوبی لیبرالیسم این است که اگر این حس خودخواهی لیبرالیستی در بشر نبود او شاید هیچوقت نمی توانست این همه ظلم مرتکب شود که برای رهایی از شر آن همه شعر و ادبیات و هنر و علم و دین بوجود ببایند. تجربه تاریخ نشان داده که مالکیت باعث قدرت و قدرت موجب گرایش افراد به زورگویی و انجام کار های بد و ضد اخلاق می شود. مخصوصاً اگر موضوع مالکیت زمین و ملک و مستغلات باشد. کمتر کسی

است که مزه ثروت و توانگری را چشیده باشد و همچنان به عدالت و مهربانی و سوسیالیسم علاقمند باشد. مالکیت خصوصی زمین (محیط زیست) مانع بزرگی بر سر راه ارتقاء اخلاقی و حفظ سلامت روان انسان است.

دو عالم فیزیک و متافیزیک

ارتباط فیزیک با متافیزیک مثل ارتباط آب است با سراب. عالم فیزیک مترادف با دنیا و عالم متافیزیک مترادف با عالم فکرواندیشه است. اصطلاح بانوی دو عالم که به حضرت زهرا س نسبت داده شده به معنای سرآمد بانوان عالم دنیا (فیزیک) و عالم آخرت (فکرها، اندیشه ها و ادیان) است. لیبرالیسم و سوسیالیسم مربوط به جهان اندیشه ها، متافیزیک و یا عبارتی روح انسان است. لیبرالیست ها روحی هیجانی، شیطانی و متمایل به مواهب سطحی زندگی (فیزیک) دارند و مفتون آنند. اما یک سوسیالیست بر هر دو دنیا (فیزیک و متافیزیک) مسلط و در عین حال آرام است.

ما علیمیم و بصیریم و هشیم
سوسیالیستیم، بهر حق ما خامشیم

زندگی توحیدی و سوسیالیستی

کره زمین، بستر و فضای مشترک زندگی انسان و همه موجودات زنده است؛ نعمتی الهی که به همگان تعلق دارد. محیط زیست و منابع طبیعی، ملک مشترک بشر است و سزاوار نیست که انسان ها آن را تکه تکه کرده و هر گروهی بخشی را به نام کشور، دولت یا ملت مجزا از آن خود اعلام کند. این تقسیم بندی های مصنوعی، که ریشه در نگرش های لیبرالیستی و خودمحورانه دوران های گذشته دارد، سبب شکل گیری تفرقه، رقابت و خصومت میان انسان ها شده است. بر اساس باور شیعه، در آینده امام زمان (عج)، که مظهر عدالت و یک سوسیالیست الهی معرفی می شود، ظهور خواهد کرد و با برچیدن مرزهای ساختگی، جهانی یکپارچه بر اساس توحید و عدالت اجتماعی بنیان خواهد نهاد. انسان موحد یا سوسیالیست الهی بر این باور است که «انفال» و اموال عمومی، متعلق به خدا و در اختیار همه مردم است؛ از این رو هیچ کس حق مالکیت شخصی و انحصاری بر آنها را ندارد. افراد تنها می توانند به اندازه نیاز و برای تأمین معاش، بخشی محدود از این منابع را با اجازه و نظارت حکومت مردمی در قالب اجاره در اختیار گرفته و برای فعالیت اقتصادی یا ساخت مسکن استفاده کنند. در مقابل، نگرش لیبرالیستی نه تنها به این حقیقت توجهی ندارد، بلکه حتی اگر به او یادآوری شود، از پذیرش آن سر باز می زند. لیبرالیست همه دستاوردها، اندیشه ها و اموالی را که به هر شکل به دست آورده، ملک مطلق خود می داند و آنها را بخشی از هویت خویش تلقی می کند؛ تا جایی که حاضر است برای حفظ و افزایش این دارایی ها - که برای او معادل بزرگی شخصیتش است - به هر اقدام نادرستی حتی جنایت دست بزند؛ چنان که در رفتار برخی رهبران و جریان های فکری معاصر نیز دیده می شود. (مثل ترامپ و همفکرانش).

اینکه شهید سلیمانی می گوید : شرط شهید شدن ، شهید بودن است. دکتر شریعتی گفته : شرط شهید شدن ، آگاه بودن و سوسیالیست الهی بودن است و هر دو اینها صحیح اند.

خدایا ، نودوستان ، حقیرستان را چه شد ؟

شهریارا، شهریاران را چه شد ؟

شوق راستی کس ندارد راستکاران را چه شد ؟

پاسخ به یک ابهام :

فرمایش شما صحیح است اصولاً انسانها و حتا سایر موجودات زنده خوددوست و خودخواه و لیبرالیست به دنیا می آیند و مهمترین انگیزه انسان برای ادامه زندگی همین خوددوستی او است. بنابراین انسان بدون رفتار و اخلاق لیبرالیستی علاقمند به ادامه زندگی نیست. خود خواهی و خوددوستی در انسان آنقدر عمیق و ذاتی و

طبیعی است که انسانها حتا خدا را هم یک موجود خوددوست و لیبرال معرفی کردند و انسان را اشرف مخلوقات دانستند و گفتند خداوند انسان را بیش از سایر موجودات دوست داشته و هم زندگی و مواهب زندگی را مخصوص او خلق کرده است. اما همین ویژگی و ذات خوددوستی در انسان وقتی به افراط کشیده می شود باعث میشود تا دیگر انسانهایی که بهر دلیل ضعیف هستند و نمی توانند در رقابتهای لیبرالیستی موفق شوند و زندگی خود و خانواده خود را تامین کنند کم کم بخشی از جامعه به فقر و محرومیت و ظلم و نابرابری کشیده می شوند و این دوگانگی در جامعه باعث حتا جنگ و ستیزه بین برخورداران و کم برخورداران می شود. اینجا فلاسفه و دانشمندان علوم انسانی آمده اند و عدالت و سوسیالیسم را برای درمان این نابسامانی ایجاد کرده اند و در واقع سوسیالیسم و عدالت داروی لیبرالیسم افراطی است تا همه مردم و بخش های جامعه بتوانند از مواهب زندگی برخوردار گردند. بنظر من لیبرالیسم نوعی بیماری است که انسان با آن زاده می شود. دلیل آن هم بر میگردد به اینکه لیبرالیست ها و خوددوستان در جریان زندگی بر سر کسب مواهب زندگی و بیشتر داشتن همیشه با هم در حال رقابت و جنگ و ستیز اند. بعضی از انسانها از همان آوان کودکی حس سوسیالیستی و کمک به دیگران و نودوستی و هم افزایی و حفظ و توسعه زندگی در آنها قوی تر از دیگران است اما میتوان گفت همه دارای حس لیبرالیستی و خود دوستی و رقابت و برتری طلبی و مصرف بی رویه و تخریب زندگی هستند. البته در طول زندگی افراد کمی به اخلاق سوسیالیستی و خدمت به خلق و نودوستی روی می آورند و از آن استقبال می کنند شاید کمتر از ۲۰ درصد در هر جامعه ای. اما باید توجه داشت که در هر کجا ۴ نفر لیبرالیست در اطراف شما هستند شما مطمئن باشید که ۵ نفر لیبرالیست در آنجا حضور دارند. به همین دلیل که نمی توان مردم عادی را به اخلاق خدمت به خلق و سوسیالیسم تشویق کرد تا دست از اخلاق خودخواهی و لیبرالیستی بردارند بهتر است فقط آن بخش از افرادی که نقش مدیر در جامعه را دارند به اخلاق و رفتار عادلانه و سوسیالیستی تشویق کرد نه همه مردم عادی را که ممکن است واکنش منفی از خود نشان دهند. من وقتی با مفاهیم لیبرالیسم و سوسیالیسم آشنا شدم پیش خودم فکر کردم لیبرالیست یعنی بچه ، یک بچه نادان و پرو و شیطان و سوسیالیست یعنی آدم بزرگ، یک آدم دانا ، باسواد، حسابی و با محبت که به همه کمک می کند و آموزش میدهد مثل پیغمبران. بزرگان فرهنگی ما در گذشته مثل سعدی و مولانا و دیگران همه از نظر من نگاه سوسیالیستی به زندگی داشته اند.

عبادت بجز خدمت خلق نیست

هر که را دیدی در خدمت به خلق

یا پیامبر هست او یا دوستدار خلق

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفت یافت می نشود گشته ایم ما

گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

منظور مولانا از انسان ، همان انسان نودوست و سوسیالیست است و همان بنده ای که سعدی می گوید جوهر بندگی در خدمت به خلق (سوسیالیسم) است.

شاد و سلامت باشید.

بهر حال دو اخلاق یا دو نوع زندگی برای انسان متصور است.

۱- اخلاق خوددوستانه (لیبرالیستی)

۲- اخلاق نودوستانه (سوسیالیستی)

بزرگان تاریخ از جمله پیامبران ، اولیاء الله و فلاسفه زندگی نوع دوم یعنی زندگی نوع دوستانه و سوسیالیستی را برای سعادت بشر توصیه کرده اند. اما غالب انسانها بنا به طبع لیبرالیستی و خوددوستانه ای که دارند آن را

نپذیرفته و نمی پذیرند. در اسلام نیز بنا بر آیه : **ان الله یامر بالعدل والاحسان** ، برای حل مشکلات و

معضلات زندگی طبیعی لیبرالیستی (خوددوستانه) به عدالت توصیه شده و اساساً مردم به مهربانی یا زندگی

سوسیالیستی (خدمت به خلق) و نوع دوستانه توصیه گردیده است.

سوسیالیسم الهی را پیامبران از طرف خداوند برای بشریت به ارمغان آوردند و محمد ص پیامبر اسلام آن را کامل کرد. حضرت علی ع اولین و بهترین مربی و آموزگار سوسیالیسم الهی و حسین ع الگو و نمونه بی بدیل سوسیالیست الهی در تاریخ است.

و من به کسانی که از من می خواهند دعا کنم درد های لیبرالیستی آنها مثل «حسادت» را خدا درمان کند می گویم : لیبرالیسم ، دردی است که غیر مردن آن را دوا نباشد و لذا من نمیتوانم از خدا بخواهم که در عین حالی که لیبرالیست و «حسود» هستند درمان شوند ، ابتدا باید از درد حسادت بپایان برسانند تا بتوانند به نوع دوستی و سوسیالیسم و خدمت به خلق خدا زنده شوند.

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد

پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

مولانا

واعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا

به ريسمان خدا (سوسیالیسم الهی) چنگ بزنید تا نجات پیدا کنید

لیبرالیسم مادر تفرق آرا در جهان است و بر عکس سوسیالیسم مادر تجمع آرا. تا انسانها زندگی لیبرالیستی را بر زندگی سوسیالیستی ترجیح می دهند، جهان آرام و متعادل نخواهد شد و به آرامش نخواهد رسید. همه صالحان شهید تاریخ و اولیاء الله که در راه توحید و سوسیالیسم الهی جان خود را از دست داده اند همه قربانیان لیبرالیسم افراطی (شیطانی) زمان خود بوده اند. لیبرالیسم، اخلاق طبیعی و عرفی انسان است که انسان با آن زاده می شود. اما این اخلاق طبیعی بلحاظ افراط در خواستن ها و شهوات طبیعی که در انسان وجود دارد به زندگی اجتماعی آسیب وارد می کند. دین، راه حل تقوا را برای کنترل این افراط و تفریط پیشنهاد کرده که همان سوسیالیسم الهی و اخلاقی است. اما دانشمندان علوم اجتماعی به سوسیالیسم سیاسی بسنده کرده اند و با قوانین اجتماعی و بین المللی آن را نظم داده اند.